

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/fbg79cz4)

adl0934

<http://hdl.handle.net/2333.1/fbg79cz4>

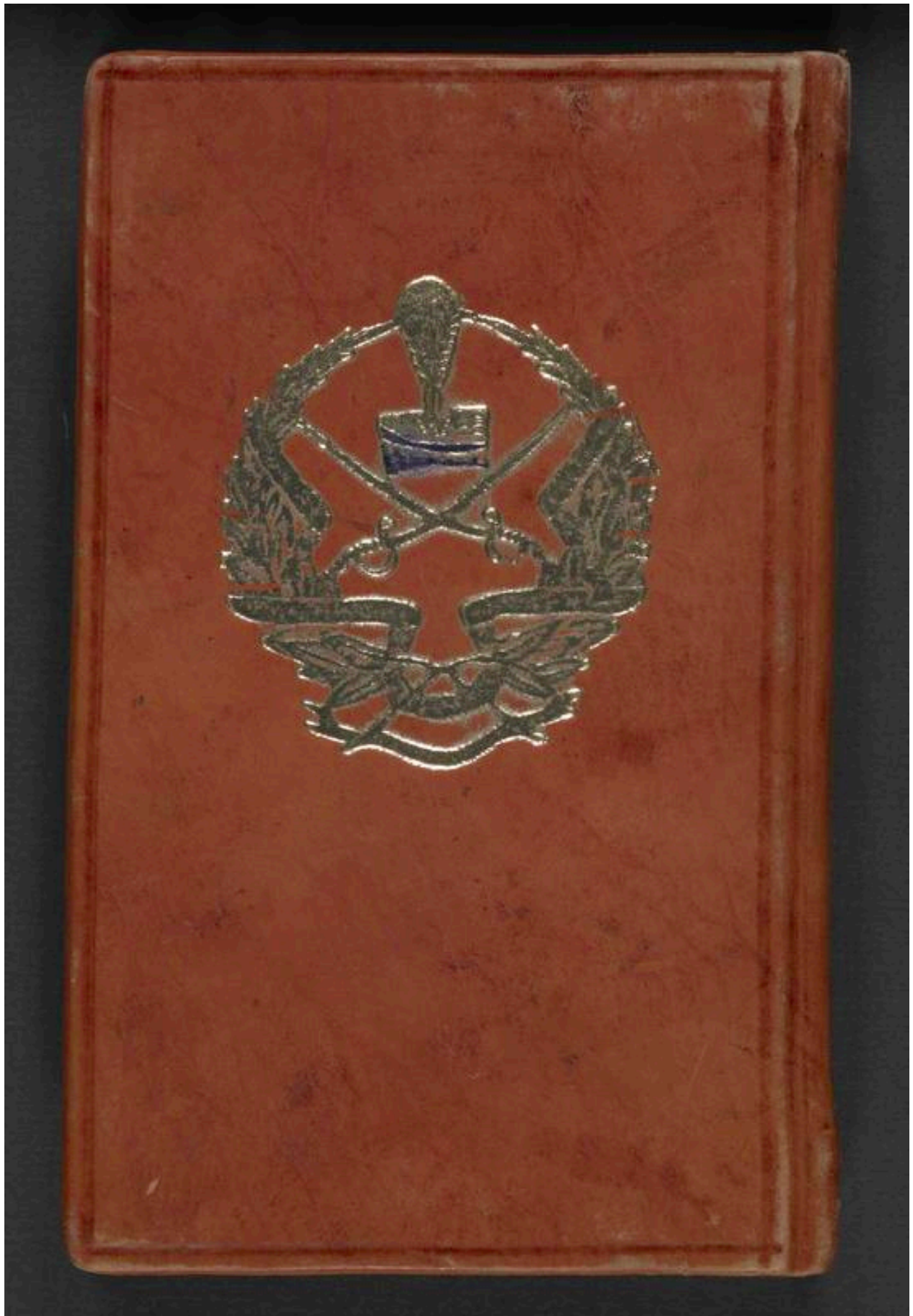


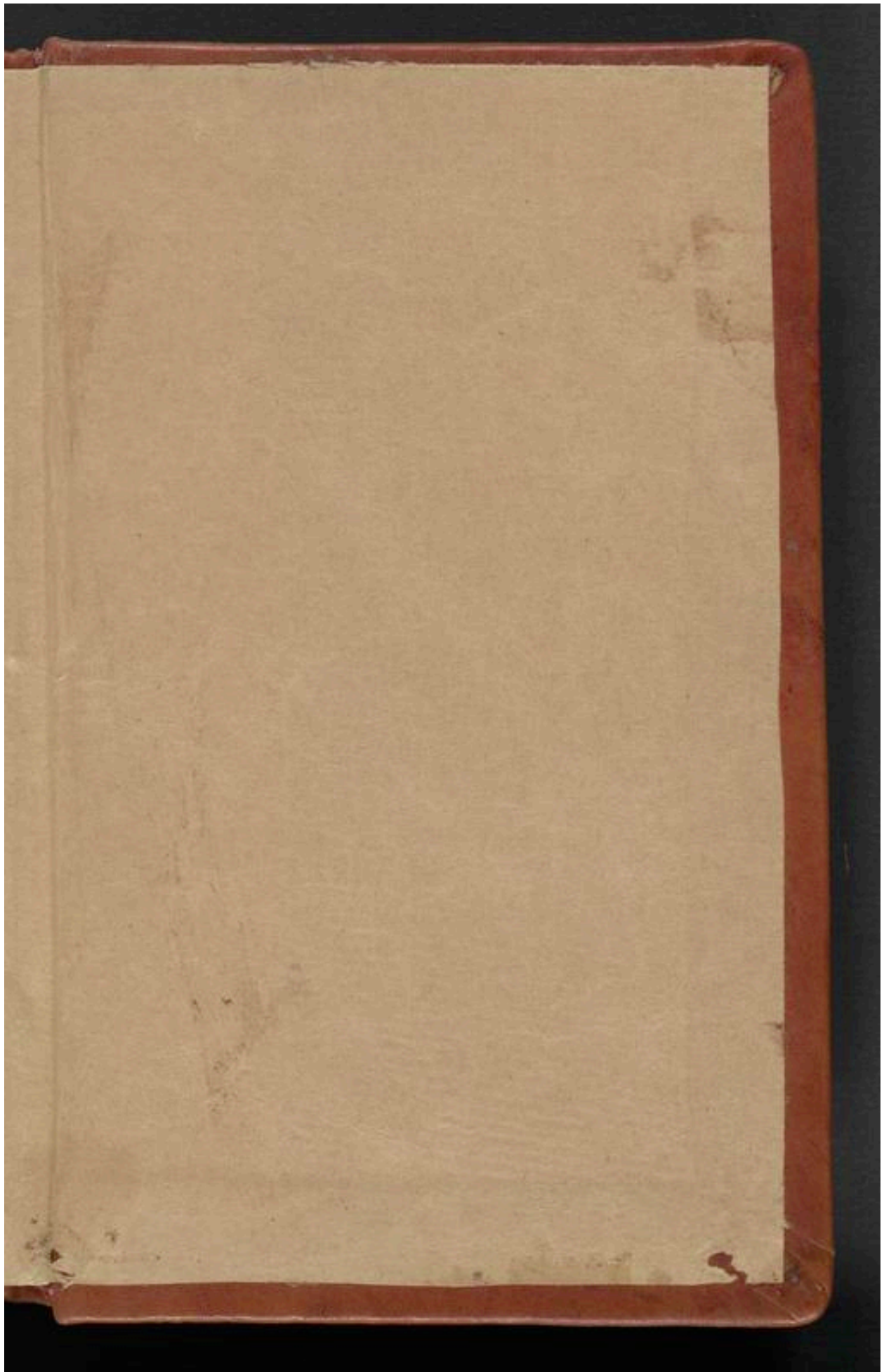
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

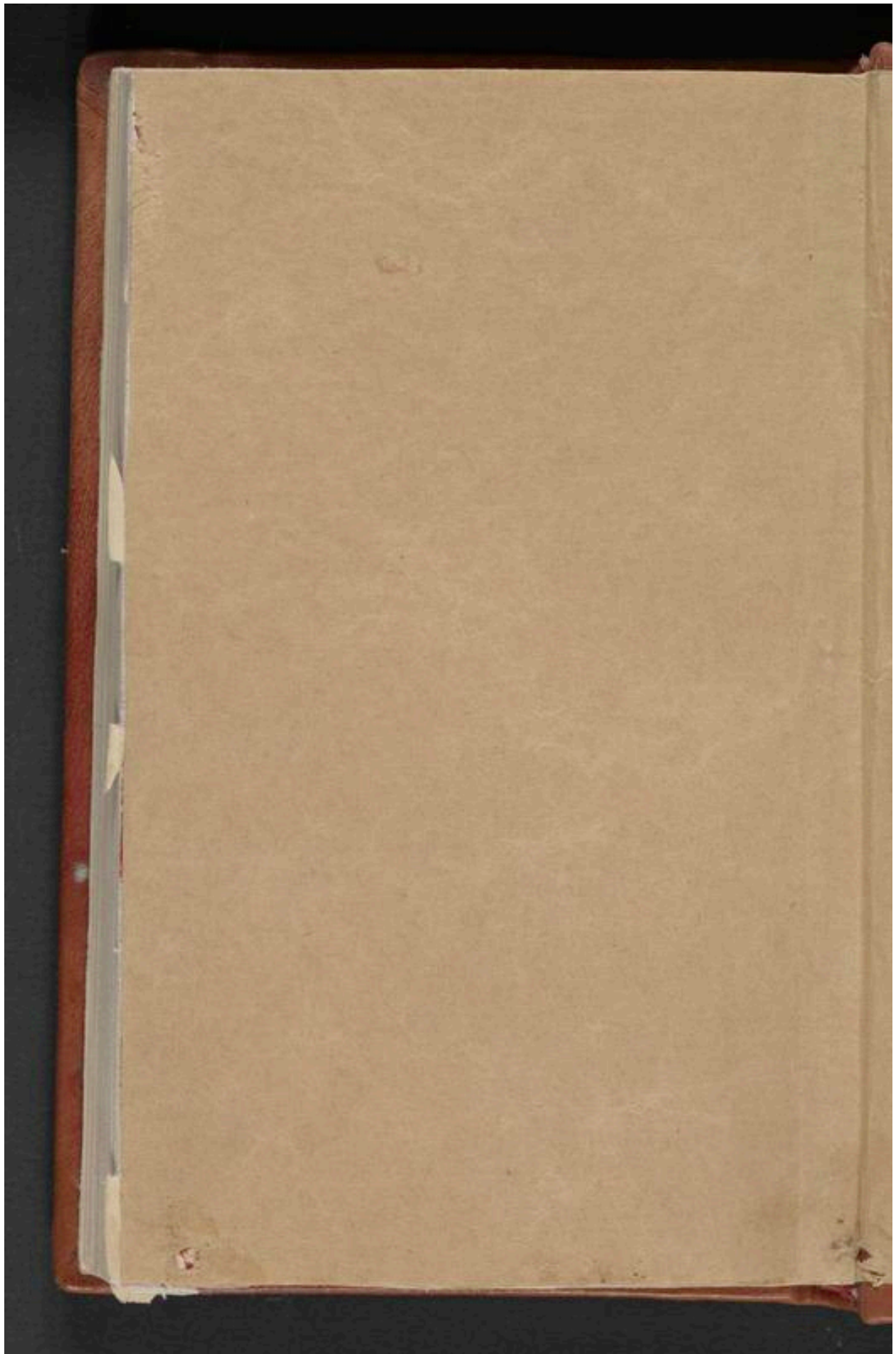
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

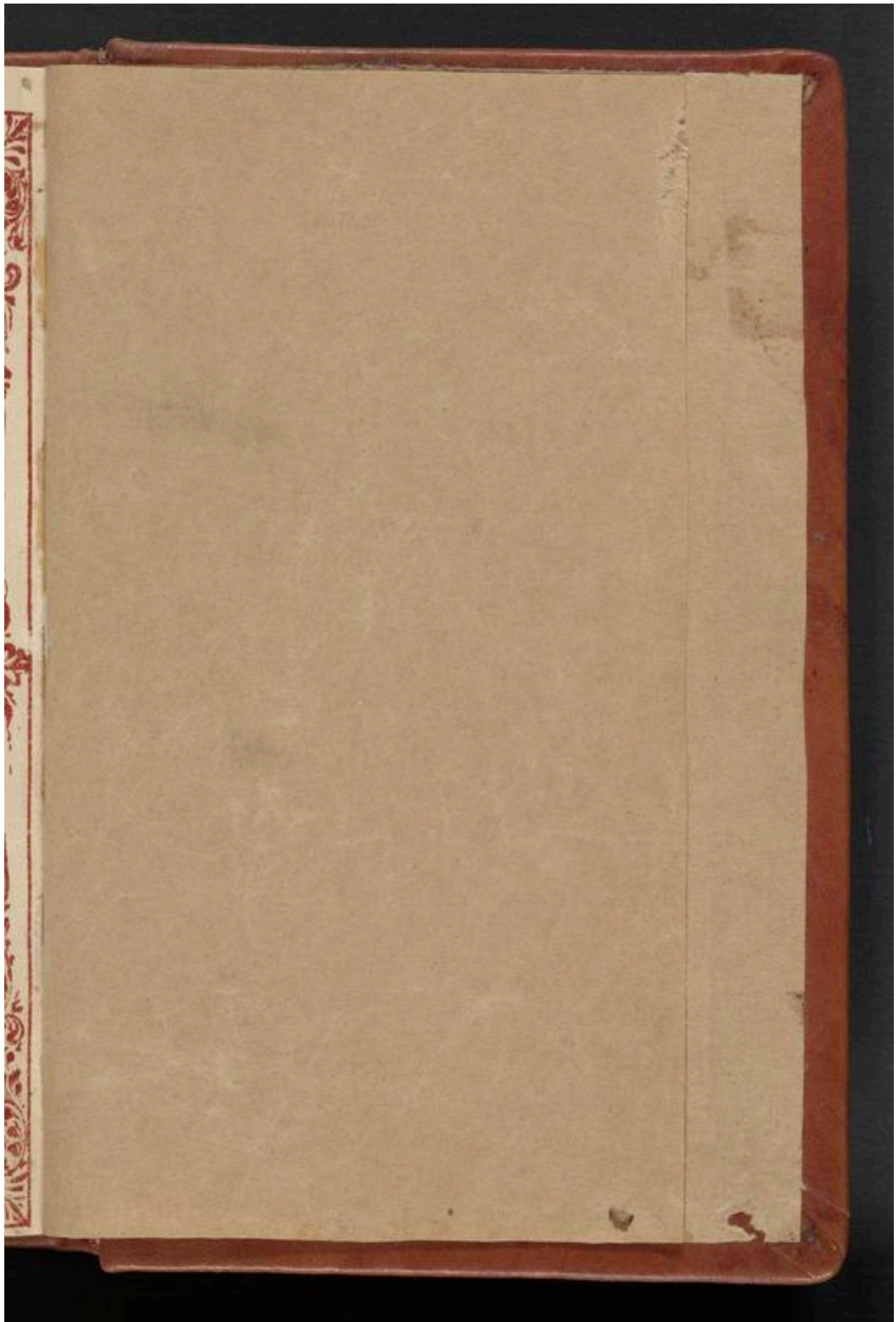
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

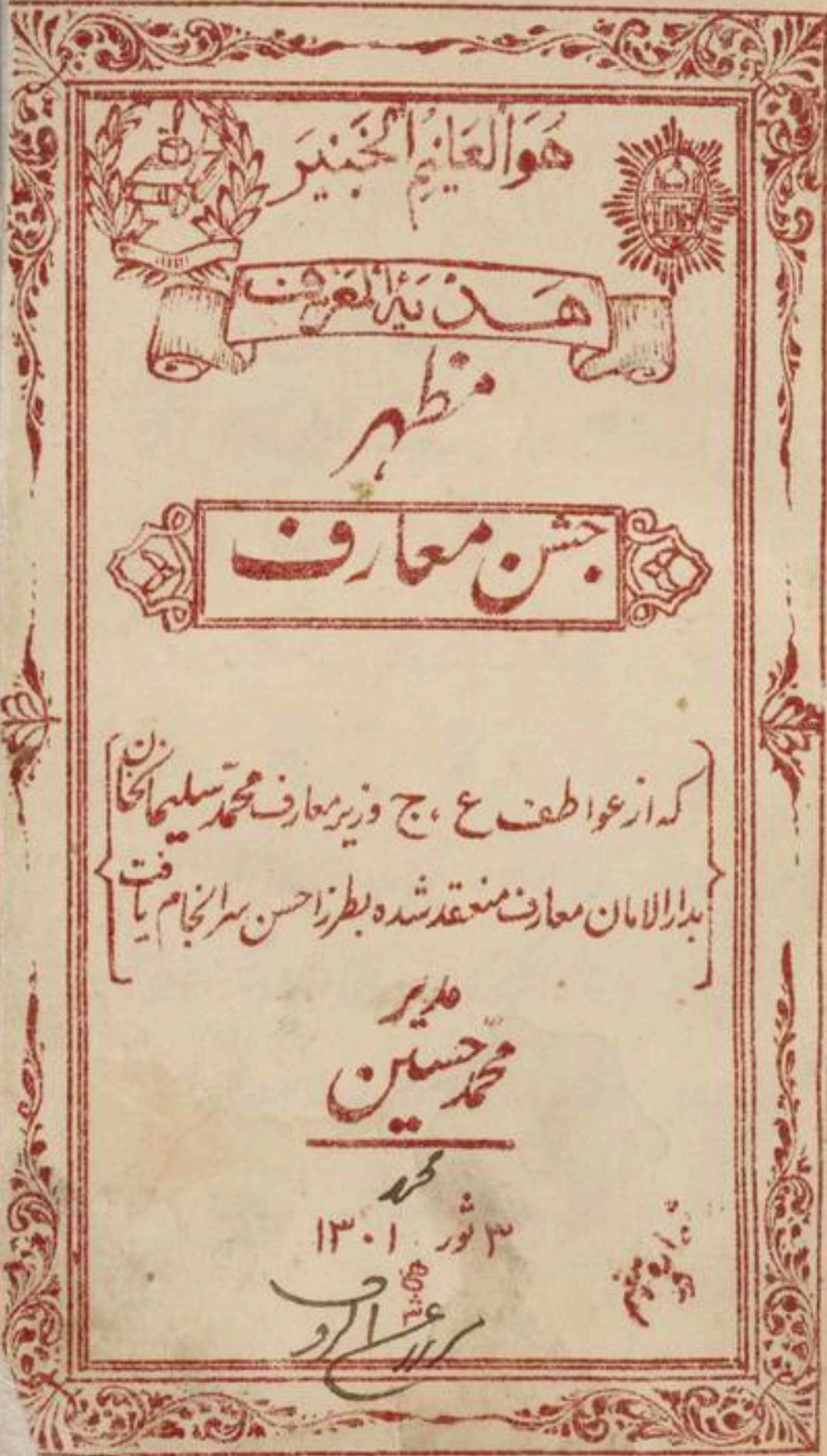
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

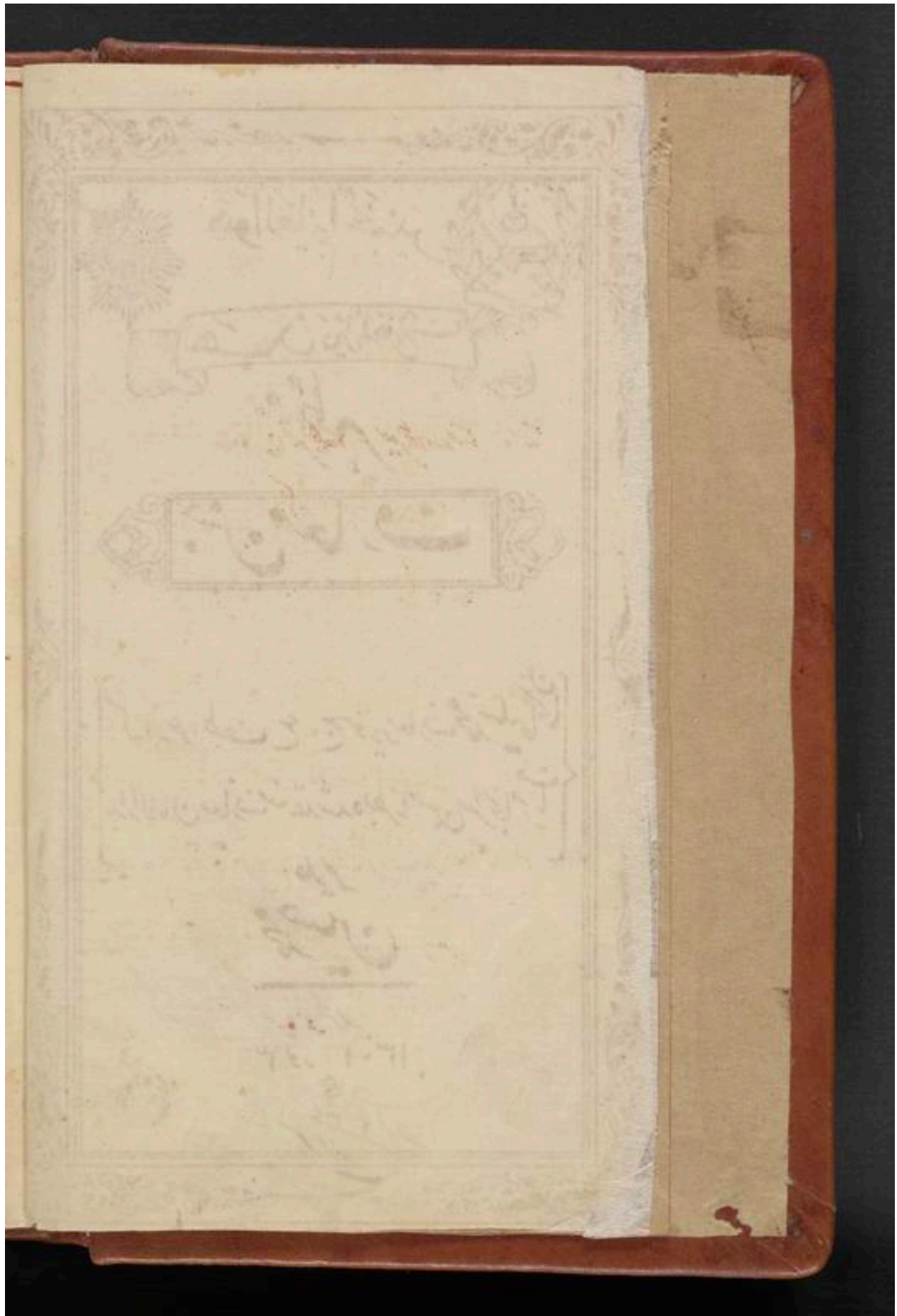












فہرست مضامین

- (۱) قرات قرآن شریف - شیخ محمد حبیبیہ ابتدائیہ
- (۲) خیر مقدم - محمد اکرم مدرسہ حبیبیہ رشیدیہ دوم
- (۳) نظم افغانی - پائندہ محمد کتب قضاۃ جماعت چہارم
- (۴) نظم ترکی - محمد حسین کتب حکام جماعت دوم
- (۵) ترانہ اردو - طلاب مکتب ملی
- (۶) مقالہ انگریزی - عبدالرؤف مدرسہ حبیبیہ رشیدیہ دوم
- (۷) دائری - غلام علی مدرسہ حبیبیہ رشیدیہ چہارم
- (۸) طبی - عبدالحمید مکتب طبابت صنف ۱۲

- (۹) ترائے فارسی - طلاب مدرسہ حبیبیہ
- (۱۰) ریاضی - خان آقا مدرسہ حبیبیہ رشیدیہ دوم
- (۱۱) تعلیم ابتدائی جدید - طلباء مدرسہ حبیبیہ
- (۱۲) طبیعیات - عبدالفتاح و غلام محی الدین رشیدیہ دوم
- (۱۳) مقالہ قانون - عبدالباقی مکتب حکام جماعت دوم
- (۱۴) تقسیم انعامات -
- (۱۵) ترائے ملی افغانی - طلاب مدرسہ حبیبیہ
- (۱۶) ریمان کشی - طلباء مدرسہ حبیبیہ و
- مکتب حکام .

قُرِئَتْ
شِيرَ مُحَمَّدٍ ابْتِدَائِيَّةً دُومَ مَدْرَسَةِ حَلِيمِيَّةِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا
وَسَبِّحُوا بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ
وَمَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا رَّحِيمًا تَحْتَتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَاعْلَمُوا
لَكُمْ آخِرُ كَرِيمًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا
وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَإِلَى اللَّهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ فَابْتَغِ فِيهِ سُلُوكًا

مُنِيرًا. وَبَشِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ بَارِئًا لِلْمُكَرِّهَاتِ وَاللَّهُ مُضِلٌّ
كَبِيرًا. وَلَا تُلْجِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَذَرِ
أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
شیر محمد ابتدایہ دوم مدرسہ حبیبیہ



(۲)

تقریر خیر مقدم محمد اکرم طالب علم رشیدی دوم یک
بچہ دو از دہ سالہ بطرز سے ادا نمود کہ فقط حصہ
خاصہ طفل افغان است اسباب مدد جرد
اسلام رابع نتائج خوب و زشت آن بیک فصاحت
و وضاحت بیان نمود کہ ہمہ حضار
والہ دحیران ماندند۔ چون حسن تیز افغانیتش بکنہ
و حقیقت اسلامیت میر سید جملہ حملات از دیش
سر کردہ بقلوب سامعین جاگیر میکردید و ہمین اصل
بلاغت است۔ اعلیٰ حضرت نفیس دے اہل مجلس

خیر مقدم
محمد اکرم، رشیدی دوم مدرسہ حلیہ

حضرات اجل

اولاً بمناسبت ورود خیریت نمودمان دین
احتفال سعادت آل که بتقریب اراء ثرات
مساغی اولاد دای وطن در تحصیل علم
وعرفان انعقاد یافته و شهریار دیانت شعار
قدسیّت آثار روشن دماغ افغانیان بنفس
نفس ذلت شریف خویش بر شرف

و فریت آن افزوده اند استنانات صمیمانه
عرض و تقدیم مینمایم سپس با اجازه سعادت
و قایه شامانه شان احساسات قلبیه خود
را نسبت بعالم اسلام بحضوران تصریح نمود
میخواهم چونکه انعقاد این مجلس مبارک مانرا
بیادم میدهد که سمای رفعت فضا
جبروت اسلامی از ابرهای مظلم کدورت
افزای ذلت و مادونی مصفا و با ستاره های
مشعشع تجلی بخشای تمدن و تهذیب همروش
و آشنا و مجالس و محافل متعدد وجهه اصلاحات
مادی امور جمهور همه وقت برپا بود و لا محاله در عرض

تجینات مختصره نسبت بعالم اسلام مجبور میکند
پس اگر در عرض این مطلب مرکب سهو و خطا
عفو بزرگانه تنازالتماس میکنیم.
حضرات افخم اگر لحن در احوال موجوده امر
دول اسلامی صرف نظر وقت شود مسائل متعدده
بخاطر خطور میکند یعنی: آیا چه سبب شد که
مسلمانان حاکمیت و اقتدار خودشان را نتوانستند
و سیادت افریقائی خودشان را چرا محقق نکردند؟
سلطنت و جلال خود را چرا در ماورالنهر از دست دادند؟
مقبوضات اروپائی خویش را چرا مفت و رایگان
از دست دادند؟ غالبیت و جبروت عمومیّه

اسلامیه را چرا اضاعه نمودند؟ در جواب این سؤالات
اگر لطفت شویم با جوابه لا ابالیانه بعضی از ارباب
عقول نحیف که معتقدند دین اسلام با هر عصر و
زمان موافقت نمیکند یعنی که تعالیه دین اسلام
فقط در یک عصر معینی محصور بوده است و چون
اون عصر ته اول کرده پس باید کلمیم تجملات
اسلامیه نیز جمع شود و این جوابات را کاملاً ملغی
و از رده اعتبار ساقط نه پذیریم گویا خلاف جد
صحیح رفتار نموده ایم و بر علیه عقل سلیم کردیم
زیرا: این یک امری که بعد از چندین صد سال
سلطنت اسلامیه در غرب، رفته رفته اروپا

مدول اروپا ئے ہاتھ کر دو ممالک مسلمانان
در افریقا و اوقیانوسیا و آسیا در تحت نفوذ اجاب
در آمد اعنی کہ دول دیگر امارت اسلامیہ کرہ ارض
را تحت حمایہ خود در آورده مسلمانان را پیش
سلطنت خودشان خاشع و خاضع نمودند سوا
بلاد اسلامی را یہ کشتیهای جنگی و جہازات زرہ
پوش در نور دیدند در تمام لوازمات معیشت
تا سوزن و کبریت حتی در کاغذ قرآن و کفن اموات
مسلمانان را محتاج نمودند بیاعت آنست کہ مسلمانان
اہستہ اہستہ ہدایات و ارشادات بانی اسلام
رابطان بلند نیان گذاشته همین اسباب

عیش و رفاه را بایک احتیاج و مالزده خودشان قرار دادند
و چون از جاده صلاح انحراف ورزیدند بفرجی ای
وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ وَاهْلَها مُصْلِحُونَ
از مدارج منیعه و مقامات رفیعه ترقی بحضیف
مادونی تنزل فرمودند نه اینکه قبول کنیم دین اسلام
باهر عصر و زمان موافقت و مطابقت نکرده یا نخواهد
کرد .

و اضمحصر عرض کنم قرآن کریم که مصدر فواید
و حل الملتین دین اسلام است از ابتدای خلقت
تا امتهای محویت دنیا بهر عصر و زمان بل مدبر لحظ
و آن مطابقت و موافقت میکند زیرا آن کتاب مقدس

آسمانی همه اسرار کائنات و کافه رازهای ارضین
و سموات را جایز است و هدایات کافیه در هر قسمتی
از زمانه برای ادامه اجلال پیروان دین محمد ^{صلی الله علیه و آله} تیار
و آماده دارد بناءً علیه نقص و عیبی در دین نی

بل در پیروان دین بوده است .
بلی هرگاه مسلمانان محافظ دین و وصایا
بالادستی خودشان را موظف خویش میدانستند و
ضوابط و قوانینی را که مقتضای شان با و نخواهد بود
کرده بود تعقب نمیدادند از همه آفات و دیلات

محصون و از سائر ذلات محصون نمینامند
چه خدای متعال میفرماید مَا أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ
فَإِنَّ نَفْسَكَ بِإِيسَى كَسَانِكَ دِينَ اسْلَامٍ رَاجِبٍ

تقیق و انحطاط مسلمانان می پندارند جاہل حقیقت
و جاہد شرع مصطفویت .

حضرات محترم چه عرض کنم! یک نظر
حقیقت سنج باحوال مسلمین روی زمین ظاهر
میدارد که مسلمانی بخبری از هر قوم و هر ملت
در هر طرف دنیا در مسلمانها بیشتر و عامتر است و
آمار علوم و معارفیکه در اسلام بود اینهمه علوم و معارف
موجوده دیگران که مآزات و مبہوت ساخته مقتبس
ازان است یک قلم محوشده است. اون ترقی
زائد الوصف معارف را که در یک وقتی مسلمانان
احراز کرده بودند و فرانسویها دسته دسته و

جماعه جماعه برائے تحصیل علوم از دیار خود ہجرت
کر دہ در مدارس و مکاتب و دارالقونہا ہے
قرطبہ و غرناطہ تربیت یافتہ در مراجعت بوطن ^{علم}
و فنون را نشر میدادند کاملاً نیست و نابود گردید
مسلمانان بطوری از معارف و تحصیل کمال
اجنبی و بیگانه شدند کہ طرف داران معارف را
از جنس خود فرض نکردند و از ملاقات و مصابحت
شان کنارہ گرفتند بلکہ از سایہ ایشان رمیدند و
بہزاران انتہامات متہمشان نمودند تا آنکہ رفتہ
رفتہ بیاعتقادان علم و دانش اختلافات
زائدہ در بین خود و احداث نمودند ازین یک نکتہ
مہمہ کہ **المسلم للمسلم کالبینیان** یعنی بعضاً

روبر یافتند قدر اتحاد و اتفاق را که نتیجہ مخصوص علم
و عرفان است شناختند فریضه یک مسلم را به
همین قدر منوط دانستند که باید در گوشه خزید
و چشم از مفاد مادیہ این عالم پوشید بناءً علیہ
از اذن یک بلند ی که در تمدن و ترقی داشتند
لر کرده نزدیک و بویوط گذاشتند
شک نیست کہ اسباب و مایلر ترقی برا
مسلمین جز تمسک شان بفضوابط قدسیہ
و تشبث شان در مطادعت ادا مہم نیست
امر دیگری نیست امانہ در صورت استکفاف
شان از تہیہ کردن و آمادہ ساختن توپ

تفنگ و ریلین پدید آوردن کانهها تمهید دادن راه
آهن توسیع کردن دوار معارف اصلاحات
تجارت ترقی دادن زراعت و فلاحات
آخر، خایان معظم، در صورتیکه خدا
کرم مسلمانان را امر فرماید که: اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْجُنْدِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَالْآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُقُونَ
فِي شَأْنِهِمْ يَتَوَقَّعُ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ پس چگونه
نقطة میتوانیم مسلمانان را بر ازمیت در تهیه اسباب
دفاع تعرضات مخاصمین مکلف نشده اند و در امر
کردن و مسائل تهیدید و ریب معاندین و ادامه
حیات با شرف خود را موطف نگشته اند و

اگر مسلمانان همین تقاعد و عدم مسئولیت خودشان را
چندی دیگر تعقیب میکردند و از خواب خرگوشی و
غفلت و تن پروری سر بر نمیداشتند روزی
میرسید لَا أَرْفَأُ اللَّهَ ذَٰلِكَ الْيَوْمَ که دین را هم مثل
مالک بدست اجانب می سپردند و اسم و رسم
اسلامیت را از صفو کرده ارض محو و نابود میکردند .
اما جای شکر است که قبل از اینکه وقت بگذرد و کسوف
خوشید اسلامیت ملا واقع شود مسلمانان از این
خواب غفلتی که گفتم بیدار و از نشه پیچ افکن تمدن
و سیادت خودشان هوشیار و از امورات راجع
بخیر و شر و نفع و ضرر خودشان خبردار گردیدند

ورشتهای ازیم گسته اتحاد اسلامی را بموَدای
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ اِرْزُقُوا
نمودن خواستند یعنی که باز همون اصولات موصوعه
مقدای خویش مراجعت کردند آن خیل و کردار مسلما
حقیقی را پیر گشتند زیرا فهمیدند که قوه جماعت قوه
خداست و صدای شان صدای خدا

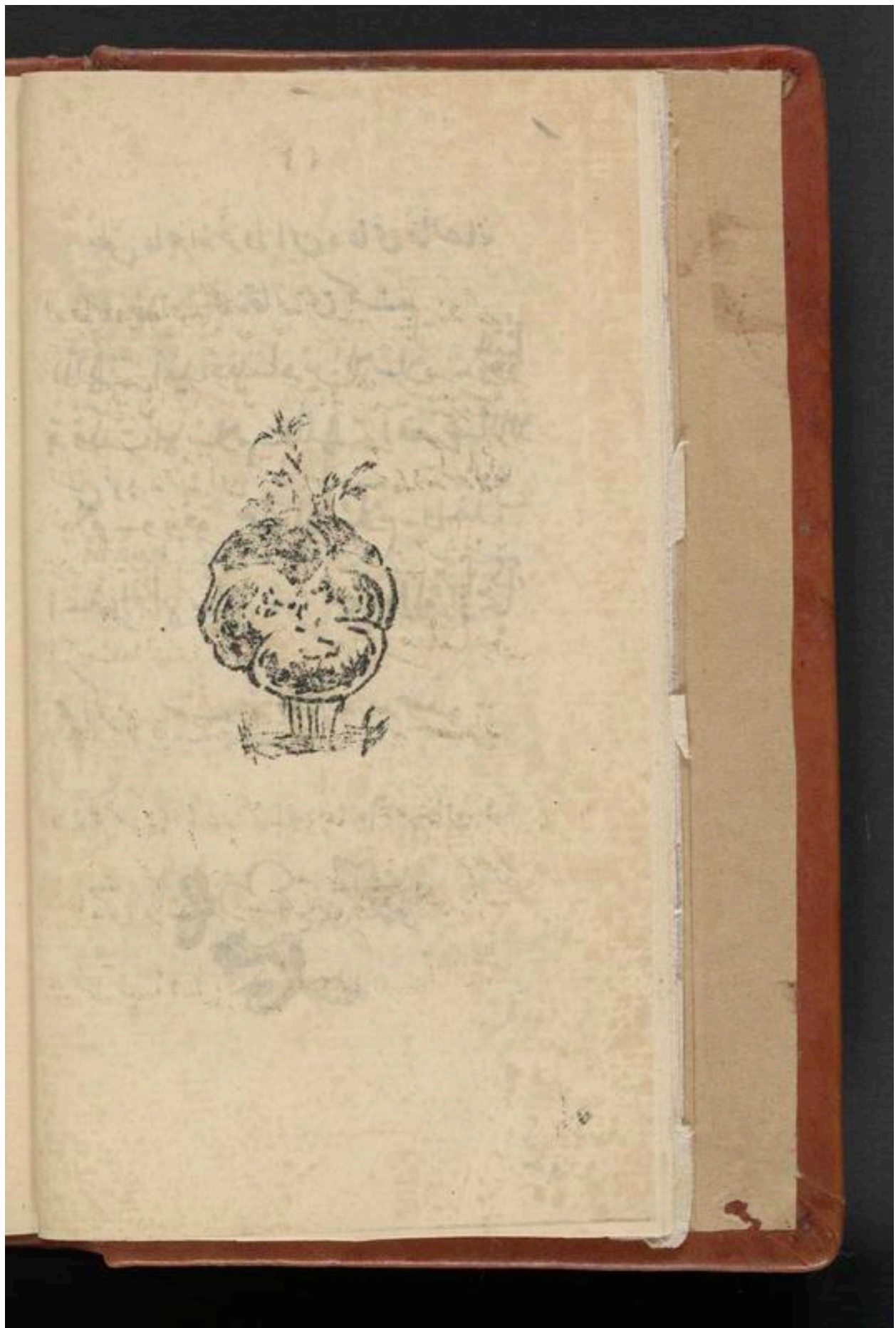
لِيَصْرُفَ اللَّهُ عَنْهُ مَالَهُمْ كَمَا كَانُوا لَا يَصْلَحُونَ
بِأَمْوَالِهِمْ فَلْيَسْئَلُوا اللَّهَ عَنِ الْمَالِ
اگر مسلمانان همین مسلک با مشرف را سالک و همین
ارادت مقدسه را مالک بودند غیرت خودشان را
از دست ندهند زود است که باز همون طغنه و بد

را که چندین سال پیشتر داشتند استیفاء گشته و
بر مدارج عالیہ ترقیات دینی و دنیوی قدم گذارند
حاضرین محترم

در محفل نیستیم تا انیم تشکرات ضمیمه و دعا های
خالصانه بمناسبت خدمات مرضیه بادشاه
جوانخت اسلامیت پرور خودم شهنشاه افغانیان
بمخصوصر کانه شان عرض و تقدیم نکتم و اذن یک
همیت و غیرتی را که در بیداری ملت بحیث خود را
کرده و در بهبود عوالم اسلام علی التعمیم تحمل
نموده اند از ضمیمیت شکر گویم زنده باد شاه
ترقی خواه استقلال پناه مان امیرمان الله
خان

آنطق عاجزانه خود را باین دعای خالصانه
از درگاه خداوند یگانه خاتمه می بخشم
اَللّٰهُمَّ اَمِّدْ وَفِیْتَنَا دِیْنَ الْاِسْلَامِ - وَوَدِّعْ
مَدْوَلَّتْ الْاِسْلَامِ - اَللّٰهُمَّ اَنْصُرْ عَسَاكِرَ الْاِسْلَامِ
سِلَاحَ - وَوَقُوْقْ حِمَاةَ الْاِسْلَامِ - وَاخْذُلْ
اَعْدَاءَ الْاِسْلَامِ لِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَتْحَابِ
محمد اکرم رشیدی دوم مدرسه جمعیه .





(۳)

نظم افغانی و ما قبل آن نثر مختصراً پائینده محمد
یک بچہ یا زودہ سالہ بیک وضع شیرینے
نطق کرد کہ حظ آن فقط کسانے بردند کہ زبان ملی
افغانستان لسان جلی شانت یا من حیث الملک
اہمیت آن را تقدیر مینمایند ما اَرْسَلْنَا مِنْ
رَسُولٍ اِلٰی قُلُوبِ قَوْمٍ لَّسَلَّمَ اِنْ آيَةُ شَرِيفَةٍ
را کہ فرستاده خدا بزبان همان قوم بیان و
فہمائش میکند براے ترویج پشتو بطور مرکب
در مکاتب، دلیل قاطع آورد براے آنانکہ شمل

مخفل نبودند این استحضار بیجا نخواهد بود که همه طلاب
نظم و نثر را از روی کاغذ نمی بلکچنان
از یاد نطق نمودند که مقرران آزموده مقال
درین زمان در ممالک مستعده مینمایند *

نظم افغانی - پاینده محمد مکتب قضاة

پایندہ محمد جماعت چھارم مکتب قضاء
نظم افغانی

مخصوصہ علم حضرت و باقی حضار کرام
پنچل ملی ژبہ یعنی پستو و عروض
در ثربی و هو قوم و پاره و حیات سیاسی و تمدنی
دھنہ قوم حکم اتفاقی و شریع او عقل دی قانون
قویم و قرآن غلیم و اہمیت در ثربی پدے لفظ مقدس
کی بیان کوی دی (و ما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومہ لیسین لہم فیضل اللہ من یشاء
و یقدر من یشاء و هو العزیز الحکیم) یعنی
موزندہ استولی هیچ رسول مگر بڑبہ و

خپل قوم چه بیان کی مقاصد ترقیانه و دینیه
نوگمراه کوی خدای هغه خوگ چه درد رضا
وی او اجراء بیانا تو خپل رسول نوی
کره او راه یاب کوی خدای هغه خوگ
چه درد رضا وی او تعمیل اصول ترقیانه
دخپل رسول کوی وسته او خدای په اجراء
کی د قاعدی د همزیانی و رسول او قوم غایب
او خاند حکمت دی په اتمار مخ په بیان کی
د دی اهمیت له دیر ظهوره د تفصیل
محتاج ندی نن ورځ چه دولت علیه
اسلامیه امانیه د افغانستان به عنایه
الهی او په توجه د اعلیحضرت امان الاسلام

افتتاح و ترقیا تو علمی عرفانی سیاسی اقتصادی
تمدنی کریدہ والحمد لله رب العالمین
لازم چہ مرکب د جمیع علوم اود معارفو
درسی و ولہ علیہ پستو ژبہ د خپل مللہ
وگرځی . چہ ترقی حقیقی پہ قرار د حکم د
قانون آسمانی او تحریرہ تاریخی زموږ نصیب
سی انشاء الله تعالی

بنا پر دی اهمیت کتب د دارالقضاة
الامانیہ شکریہ د نعمتو د خدا تعالی چہ په
منظر د وجود مسعود علی حضرت خواجہ غلام
کی د پښتانه ته ورکړی دی په خپله وطنی

ژبه (پښتو) عرضوی چه په نظم کی بیانوم
نن راوخوت د افغان د طالع لمر
نن کلزارسود پښتن سیمه وغو
نن دروړخ د پښتانه د اعتلا
د دښمن پوځون پر یو ته بډا
نن بیرغ د دین د نیاز مور سونډ
نن افغان بوله کامیاب او اوجمند
نن احباب ایمانی توله خندان دی
نن اعدای اسلام یوځم کړیان دی
نن پښتون سوږ غیبت او په ایمان
شکر خدای له داسلام دارالامان
که امان امان د دین او د ملت

که امان امان و ننگ او در دولت
که امان حازق طبیب دهر مرض
پوه دهر شی به علة او به غرض
که امان به پستانه طبل اله
خواجهخت باد شاه درین امان^{الله}
به تشخیص دخیل دولة مله دانا
به سبب دترقی پوه او بینا
در تمام جهان مخدوم خادم دین
و عالم باد امر نوگردخیل آئین
در دولت و مملکت ننگی پر خای کی

مستقلی خان پہ فضل د لوی خدا^{کی}
اتحاد اسلامی چہ لوی اسباب
در بین مغلوبی دے پھر باب
پہ عمر وود شرقی اسلامہ تلی
دخدای پعنایت راگزولی
ہیخ شرقی اسلامی شہاء و امیر
بشکاردہ نکی پھیچ وقت کی دقت
چہ اسلام مجاور د سرہ پوسی
چہ رو بنانہ کل جہان پر دی پرتو^{سی}

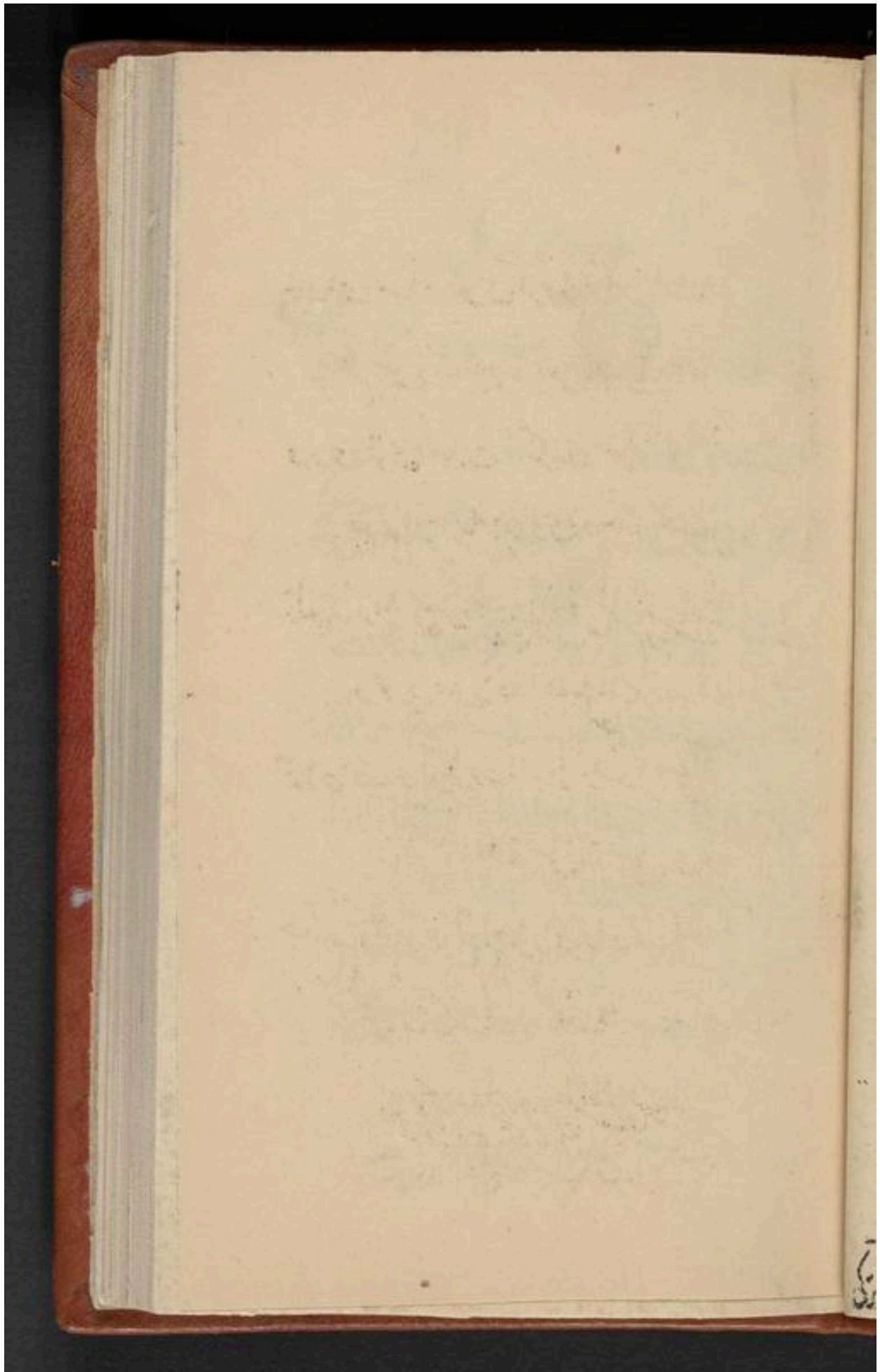
من چہ خدای

من چه خدای که دامان ییو غبطند
اتحاد اسلامی کی پیوند
سلطنت خیل شریک کی پدی تولو
در جمعی پو منبر توله پنا مه بولو
در عرفان بنای پور ته کمر اسمان ته
حکمی توله مغوض کی و قرآن ته
تاریکی در مغلوبی چه پراسلام سؤ
در غیبی برق جنتی دن په نام سؤ
په تشخیص در مغلوبی که در اسلام
در تحقیق کی ده مفهوم و خاص و عام
چه بی دینه ترقی در اسلام نسته
بی قرآن در اسلام بل امام نسته

یکانه اسباب دتلی ترقی
بل شی ندی بی ایمان تحقیقی
معارف دتول عالم ددین په کار ^{دی}
که دین نو و اسباب توله فنلک
په دولت کی حکومت جوهر کی ددین
پودی عقل خدا داد هزار تحسین
په اجرا کی د علاج پودی تشخیص
ارادی سنئی و کی تخصیص
یو جامع مکتب دتولو کمالات
مدرسہ امانیہ د امر القضاة
چه اسباب تعلیمی تمول کامل دی
لوازم دترویر له شامل دی

مصارف ضروری قول منظور
الحضور فیص کنجور لا مع النور
و تعلیم نصاب بی د اسی مکمل دی
چہ قدیم جدید تحصیل یکبندی اسهل
ترقی دین دنیا مے ثمرہ دے
ارادہ سنیہ یکبندی بنکارا دے
قول حکم و معارفی دی نصاب
پہ تفسیر د قرانی فصل الخطاب
مناصب د کامیابی چہ دی منظور
الحضور د بارشاه غازی غیور
اولا قضا فتوی د قول دولت
آخر اجہان گری دی بحکمت

خدای ستاد لوی کرمه توفیق غولارو
موز عاجز یوسرهم ستا په رحمت نفا
ودی لوی نعمت شکران موز ته نصیب که
سرفراز مویه ابروی دچپ حبیب که
تاجدار پلا رمویه دینی خیال کامیاب که
زموز سرونه تصدق ددی رکاب که
ممالک دقول عالم برآه حاصل که
دقرآن په اصل الاصل صو واصل که
چشم زخم دعالم زموز له بادشاهه
له دولت و له طه د ویر کیم الله
امین یا رب العالمین
چشم زخم دعالم زموز له بادشاهه



(۴)

نظم ترکی با نشر تمهیدی آن از زبان یک طالب علم که صرف
چند ماه تعلیم آن گرفته است علاوه بر ذکاوت و طبع فنی
بر مساعی معلم مکتب حکام و الی است که اداره حقه آن
این زبان یک ملت سرگرم اسلام را به سبب معلوم است
قانونیش مهم دانست. طالب علم مذکور نظم را به یک سلاست
و روانی خواند که ترکی دانان مخلوط شدند و دیگران نیز
از مصرعه مکرر و پی بردند که مضمونش مشغول است از
ترغیب سعی و کوشش.

نظم ترکی - محمد حسین مکتب حکام

نظم ترکی محمد حسین مکتب حکام

حضرات فحام

بیور سکر که هم دین هم مذهب، و هم
مسلمک اولان دولت لرتک و ملت
لرتک اتحاد معنوی و حقیقی لری نلت
اکمالچون اون لرتک اره سیند، بعضی
قاهری و صوری امورک اتحادی لرتک
تکلیف، بوسورتله یکدیگری نلت امور
جمهوری نلت جزئیات و کلیاتنه مطابق
رق، معاملات حالیه و استقبالیه لری

اجرا سنده و چار زحمت و مشكلات
اولما زلر، بناء عليه كشد العدد اولان
توري اسلوم قور اشكوري مرك زبات
ملي لوري بولنان تركيه لسائے كا فاضل
ور دل معظم اسلوم ميه نك اتحاد و
اتفاقي خصوصند ابدال بيورولان ،
توجهات جهاند رات هلوكانه و خيالوت
عاليه خسر وانه سايه سنده حكام امانه
مكتب فيض مكسبي پروغرا سنده ادر خال
ايلدي ، نير برا و وچ مشاگردان شا
الاحسان بنده لوري حضور معارف

نشور اقدس هما یونی مایه سنده اوناک
تحصیلیه مباحی و ممتاز بولینیورز، شمد
بولطف بیکران ملوکانه لری نه مقابل
حضور مبارک همایون لیوند کتشرآت
صمیمانه خالصانه ادا سندن، صوکره
حضور ترقی صدور مبارک همایون لری
نک و بشقه حاضرین کرامتک مساعده
لریله خدمت وطن و ملت اشعار ایدن
بر نظم ترکی عرض خدمت ایدرز

سعی و غیرت قود اشم انسانه ایلراقتضا
دوغری بولک بو عمل بر صنعت الزید سکا

ایدرز

اَرَيْتَ هَر شَيْءَ زِيَادَتِیاجِ بِنِگَمَانِ
مَارِی یَا مَعْنَوِی بِوَا مِشَلِه مَشغُولِ دِلِ
مَشْکَلَا چِکَسِنْدَه اَقْدَامِ اَیْتِ چَالِشِ صَبحِ وِ مَسَا
بُولُقِ اَیْسَتَر مَنَکْ سَعَادَتِ رُورَه سَعِی اَیْتِ
حَقِ بَیُورِ مِشِ لَیْسَ لَیْلَ نَاسَانِ اِلَّا مَا سَعِی
اَیْتِمَه کَبِه مَرِ اَقْدَامِ وِ مَسَا عِی رُوز وِ شَبِ
اَلکَسَابِ ثَرَوَتِ رَا قِبَالَه غَیْرِ تَدَرِ سَبَبِ
مَسْتَرِ یَحِ اَو لَمَزَنَه مَکَنِ مَر دَنَا مَوْسِکَارِ هَمِچِ
عَب چَالِشِ مِشِ دَر اَیْدِنِ اَنَسَانِ مَمْنُونِ
اَنِی بَیُورِکِ مَرِ دَعَا نِ بَیْتِمِ اَعْتِرَاضِ مَوْجُوبِ دَعَا
بُولُقِ اَیْسَتَر مَنَکْ سَعَادَتِ رُورَه سَعِی
حَقِ بَیُورِ مِشِ لَیْسَ لَیْلَ نَاسَانِ اِلَّا مَا سَعِی

نائل هر کام افی لورد مست آورا قدام ادلا^ن
حصه یاب نوق اولور کوششها تمام اولور^ن
واصل مال و یوزار باب سعی اهتمام^ن
فائق الامثال اولور جهد ایلین هر صبح^ن
نادر لافاق اولور غیرت و ران باصفا^ن
بولق ایستوسنک سعادت زورمه سی^ن
حق بیورش لیس انسان الا ما سعی^ن
شبهه سیز تن پروری فقر و سقا بخش اید^ن
ای بوادر اهل غیرت چکمه یور رنج و کدر^ن
حال بو که غیرت وری فخر و سعادت مرد ایچون^ن
مقصود قضی چالش مق فرزند زهر نود ایچون^ن

اولمق ایسترسنک د و عالم حائز فیض خدا
بولمق ایستوسنک سعادت و درمه سعی ^{دعا} است
حق بیورمش لیس لادنسان الا ما سعی
ظالم عندک د و میوب شکواید رسنک ^{دعا} مدد
مدک چالش بالاله غیت ^{دعا} ایلمز جلب نده
آه بیلمز مدک نه غیت بخش اید انسانه ^{سعی}
آه بیلمز مدک فضل برنشود د روحیدانه ^{سعی}
سعی اید رسنک حاصلی مسعودانور رسنک مطلقا
بولمق ایسترسنک سعادت و درمه سعی ^{دعا} است

حق بیورمش لیس لای نسان الاما سعی
گرچه مولاد کفیل رزقک ای تنبل فقط
بشق واهی فکر صایمه قیلما ایمانک سق
اکتساب رزقه سعی و جهد و گوستارمش سبب
کیم ویش کیم اندر ز زینله گوکدن رزقی رب
هیچ بوتیل لکله ثروت می و در مولاسکا
بولوق ایسترسنک سعادت دورمه سعی
حق بیورمش لیس لای نسان الاما سعی
هیچ برنخل عمل یوقدرکه قالسون بی شر
منظر لطف الور هر کیم که سعی و جهد ایدر

برو طیفه وار صد ربی خود کا بیغافده
تا از لک زن بویله در عالمده داب و قاف^{عده}
ایلمز حق انصاف ام و غیرتی محو و هبا^{دایما}
بولن ایسترمشک سعادت دورمه سعادت^{ست}
حق بیورمش لیس لای نساف ایله ما سنی
وار مدد بر اهل غیرت غنیم جدی صاحبی
هانکی عاقل نعمت مولانا ک اولمز راغبی
ایتمه سون تحصیل ثروت اکتساب^{مشت}
ایله مشکن سنی قارشنی عدد و عز^{مشت} ملت

اشته برهان آشته قرآن بوند یوق کند ^{بخطا}
بولم ایسترسنک سعادت دورمه سعی ^{دایما} است
حق بیورمش لیس لایسان الاما سعی
عز و رفعت در لسان غیره اولمق آشنا ^{سکا}
مکورد شمن دن امین اولمق ضرور ^{مکورد}
اطلاع هر لسان انسان ایچون ^{نسخه}
بر شرفد رکیم بکاسعی مدام اولمش ^{مکورد}
فکر استقبال این اقدامه ایلر اعتنا ^{دایما}
بولم ایسترسنک سعادت دورمه سعی ^{است}

حق بیورمش لیس لایسان الاماسعی

ضابطان عسکری هر بر لسانه مفتقر

شرط اقدس در فقط تحصیل ^{جهت} مستقر

دیل بلند هر زمان اول مقدمه محسوب ^{چون} شن

یوقسه بر بوش آرزون حاصل اولموز

غیرت جدی در انجی ناشر فیض خدا

بولق یسترسک سعادت دورمه ^{دائما} مسی است

حق بیورمش لیس لایسان الاماسعی

اهل سی انسا

محال
اهل سعی انسان همچون عالم در هیچ بودن
الله وارکن وقت و فرصت و وره قیل
جوهر غیرت بزم چون در حق در قود^{شم}
اختیار اولد^{شم} بتم ارطق و یمه گمش یا^{شم}
جمله مرتخصه محتاج بر از غیرت وها^{دانا}
بولق ایسترسک سعاد^{ست} و وره سعی^{ست} یا
حق بیورمش لیس انسان^{ست} اما سعی
مبدأ تحصیل رفعت ایدرین مشکلات
نائلیت شبهه^{ست} اوکن ثبات ایستو ثبات

ادعی بلسنت

آنمى بيلسنىك فصل شادايلا اكمال فنون
قيله انلها رفقور اولسون همان سعيك^{فزون}
شاهد وجدانك اولسون غيرت راحت^{رسا}
بولتى يسترسنىك سعادت دورمه سعي^{دائما} نيت
حق بيورمش ليس لك فسان الا ما سعى

(۵)

پیش از ترانه آورد و یک طایفه از مکتب علی
بطور توطیه بیان کرد که اهل زبان جدید اسلامی
مسلو است از سبب فزون مفید چنانچه این نظم
یک نمونه مردانه آهست - بعد از تقریر مذکور
چون هفت نفر طایفه مکتب علی مطلع را بسر موثر
برداشتند از دنبال شان موزیکه عسکری
فواحق گرفت - بهمین پنج چون آنها یک فرد را
تمام میکردند باجه نظام شروع مینمود تا حضاً
تا آخر سرور شدند را اطلاع این امر نیز

برائے غیر حاضرین محفل نامناسب نخواہد بود
که دیگر دو ترانه، هم بهین اسلوب خوانده شد
یعنی یک شعر یا یک بند را چون طلبا بسر یا
جداگانه ختم می کردند موزیکه عسکری بهمان
مقام موسیقی نواخته می شد +

ترانه اردو - طلاب کتبستان

ترانه اردو

طلاب مکتب ملی

مقدمه ترانه اردو که عبد الظاهر خان
مکتب ملیہ امانیہ بحضور اعلیٰ حضرت
غازی قرائت نموده :-

اعلیٰ حضرت والا! و حضار محترم! این
ظاہر است کہ عربی و فارسی و افغانی مشہورترین
زبانہای اسلام میباشند چه در باب ثنایستگی و چه
در باب علوم و فنون مساوی زبانہای عالم شمرده

بہ ہند

میشوند لکن از مدت تقریباً صد سال بگذر زبان
نوجوان اسلامی معرض وجود آمده به سبب شطارت
نوجوانی یا به سبب پیدایش تفریح االیانیش در عصر
قلیل خدمت دانسته زیاد اسلام نموده است - آن زبان
زبان همسایه یعنی اردو است که از جمله سی کرد و
نفوس اسلام ذریعہ تکلم مفت کرد و نفوس میباشد
زبان جائیکه در با علوم و فنون مساوی زبان میباشد
دیگر میباشد در با خوبی طرز و شعر و سخن هم از آنها پس
است خاسته از مشهورترین شعرای این زبان یک ترانه
که نتیجہ طبع جناب داکتر محمد اقبال ملک الشعراء زبان پور
میباشد به سبب خوبی طرز و بیان بلند خیالی مضمون
خود که محتوی بر سخن قصه به حکومت در دل نوجوان

مکمل

مسلم باشد اہل علم و فضل زبان ترکی نیز آرازد زبان خود
ترجمہ نموده است و در بزم علم و ادب بیان فرمودہ قلمبہا
سامعین را بکثرت آوردہ بر آ خدمت اسلام تیاری
سازد بندہ نیز میخواہد کہ بمعیت رفقا سے خود این
ترانہ محرکہ نہ بگوشش ہوش سامعین رساندہ مقصد
عالمیش را کسب نماید۔

ترانہ اسلامی

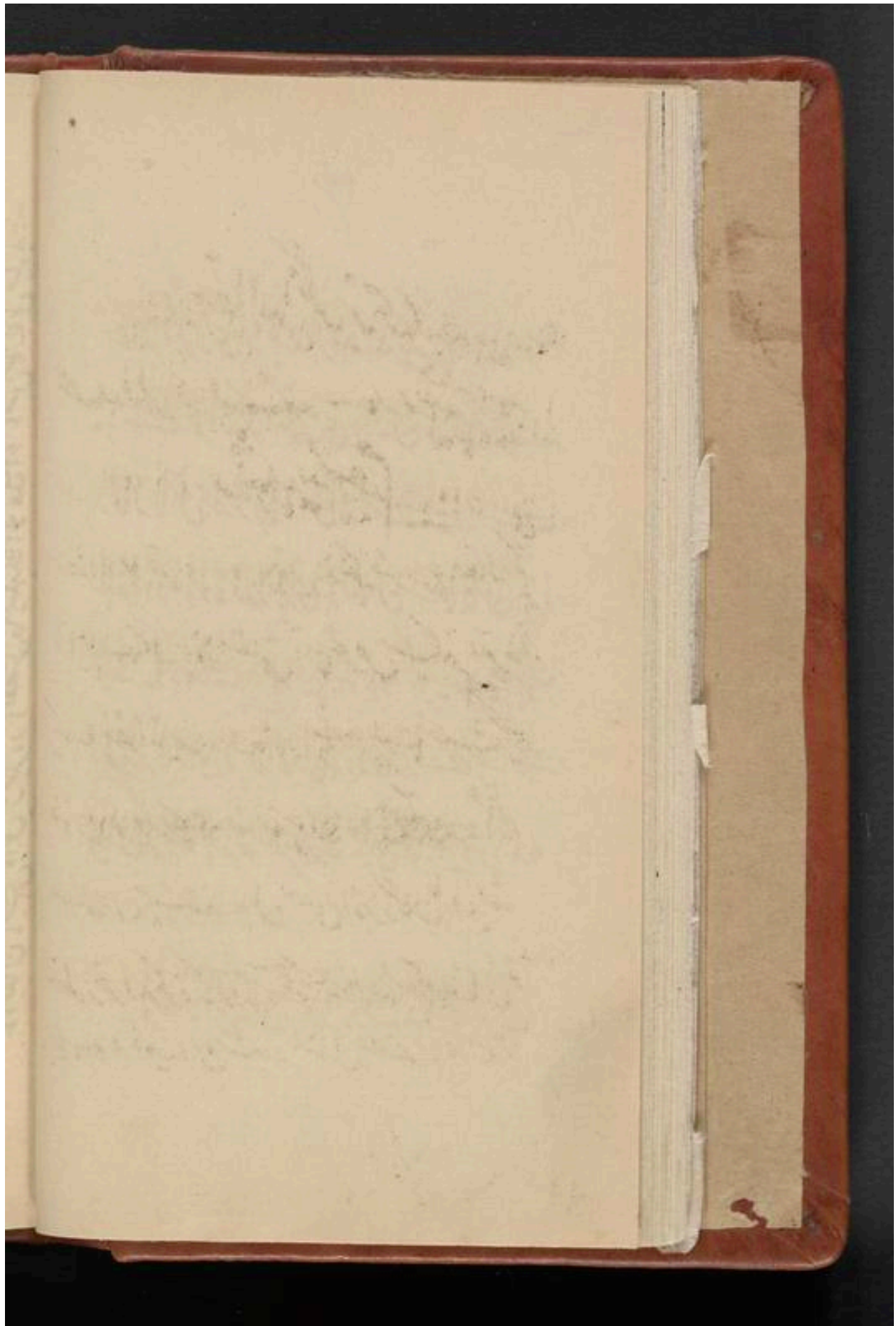
چین و عرب ہمارا ہندوستان ہمارا
مسلم ہیں ہم وطن و سارا حصہ ان ہمارا
دنیا کے تنگد میں پہلا وہ گھر خدا کا
ہم اس کے پاسباں ہیں وہ پاسباں ہمارا
تیغون کے سایہ میں ہم مل کر جوں ہوئے ہیں
خنجر لال کا ہے قومی نشان ہمارا

ای موجِ دجلہ تو بھی پہنچا نئی ہے مگر
اب تک ہے تیرا دریا افسانہ خوان
ای گلستانِ ازل سے وہ دن ہیں یادِ شکار
تھا تیری ڈالیوں میں جب آشیانِ جا
توحید کی امانت سینوں میں ہے ہمارے
آسان نہیں مٹانا نام و نشان ہمارا
باطل سے بننے والے ای آسمان نہیں ہم
سو بار کر چکا ہے تو امتحان ہمارا
سالارِ قافلہ ہے میر حجاز اپنا
اس نام سے ہے باقی آرام جان
اقبال کا ترانہ بانگِ درا ہے گویا
ہوتا ہے جادہ سیا پھر کاروان ہمارا
اقبال

(۶)

مقاله انگریزی را عبدالرؤف یک پنجه چهارده ساله
به تلفظ خواند که انگریزی دانان قدرش فهمیدند
و کار لائل در قرن ماضی گذشته است
لهذا دو از ده صد هجری و نفوس مسلمانان را
یکصد و هشتاد و یلیون میگوید (کیفیت مضمون
و ترجمه فارسی را طابع علم مذکور بصدا می بسیار بلند
بیان کرد که همه حاضرین کما ینبغي تعقیبش نمودند)

مقاله انگریزی - عبدالرؤف مدرسه صبیبه



مقاله انگریزی

عبدالرؤف - مدرسہ حلیہ
رشدیہ سوم

حضار موقر! قبل ازینکہ شروع بمقالہ انگریزی
نمایم - کلمہ چند متعلق آن عرض میکنم تقریباً
یکصد نفر از برادران عزیزم ملت باجهت تحصیل
فنون در یورپ رفته اند چون اہالی آن بر اعظم
مسلمان نیستند بدل بعضی از بزرگان اندیشہ
خطور خواہد کرد کہ اولاد ایشان از طرف سلطنت عثمانی
براب و فعیہ این شبہہ مثال مصنف تمدن عرب

وایرش

را پیش میکنم که یکی از شهرت‌ترین علمای فرانس بود
در دیباچه کتاب در جواب مقابل مذاهب عالم نموده اسلام
را بهترین ادیان ثابت کرده است یک اثر دما مسل
که ادیب و حکیم معروف انگریزان او در مشامیر جهان
رانده از جمیع انبیاء رسول کریم ما را علیه الصلوة والتسلیم
مختب است اگر بعضی مقامات آنرا بعد از خواندن
انگریزی بفارسی ترجمه کردم بر حضار کبار استحضار
خواهد شد که تعلیم مغربی در عقاید دینی مایع اختلال
وارد کرده نمیتواند بلکه از کفار اعتراف حقانیت اسلام
اینصا غلیمت بانی کرام آنرا شنیده ایمان ما هنوز را نسخ

R

A greater numbers of God's
creatures believe in Moham-
mad's word at this hour than
in any other word what ever.
It has been life guidance now
of a hundred and eighty mil-
lions of men, these twelve
hundred years. Are we to
suppose that it was a miser

able piece of spiritual legarde -
main this which so many
creatures of the Almighty have
lived by and died by? I for my
part cannot form any such
supposition. A false man found
a religion! Why a false man
cannot build a wick house,
if he do not know and follow

truly the properties of mortar,
burnt clay, and what else he
works in, it is no house that
he makes but a rubbish heap.
It will not stand for ~~one~~ twelve
centuries to lodge a hundred
and eighty millions, it will
fall straight way. A man
must conform himself to

nature's laws be verily in com-
munion with nature and the
truth of things, or nature will
answer him, no, not at all.

Mohammad's words were not false
nor his working here below.

From an early age he had been
remarked as a thoughtful man
his companions named him

Al Amin" the faithful. A
man of truth and fidelity, true
in what he did, in what he
spoke and thought. They no-
ted that he always meant
something. A man, rather
taciturn in speech, silent when
there was nothing to be said
but pertinent wise, sincere

when he did speak always
throwing light on the mat-
ter. This is the only sort of
speech worth speaking.

Through life we find him to
have been regarded as an
altogether solid, brotherly,
genuine man. A serious
sincere character, yet cor-

dial companionable, jocose
even - a good laugh in him
withal. . A silent great soul;
he was one of those who can
not but be in earnest, whose
nature herself has appointed
to be sincere. The word of such
a man is a voice direct from
nature's own heart. Men

do and must listen to that as
to nothing else; all else is wind
in comparison, what could
all Arabia do for this man,
with a crown of greek Heraclius
of Persian Chosroes and all crowns
in the earth - what could they
all do for him, it was not of
the earth he wanted to hear

tell it was of the heaven above
and of the hell beneath. All
crowns and sovereignties what-
soever, where would they in a
few brief years be! Islam that we
must submit to God, that our
whole strength lies in resigned
submission to him. Whatsoever
He do to us for this world and

for the other, the thing He sends
to us, were it death and worse
than death, shall be good, shall
be best, we resign ourselves to
God: If this be Islam, says
Goethe "do we not all live in Islam?"
Yes all of us that have any moral
life we all live so It has ever
been held the highest wisdom

for a man not morally to submit
to necessity. necessity will make
him submit but to know, and
believe well that the stern thing
which necessity had ordered
was the wisest the best thing
wanted there. To cease his
frantic pretence of scanning
this great God's world in

127

small fraction of a brain, to
know that it had verily
thought deep beyond his sound-
ings, a just law, that the soul
if it was good, that his fate
in it was to conform to the law
of the whole and in devout silence
follow that, not questioning it
obeying it as unquestionable.

I say this is yet the only true
morality known. This is the
soul of Islam.

ترجمہ
مقالہ انگریزی عبد الرؤف
سابق الذکر

درین ساعت درین وقت حاضرانہ مخلوق خدا تعالیٰ
انقدر تعداد زیاد سخن محمد را قبول دارند کہ انقدر
مردم دیگر هیچ کدام را منظور نکرده اند الان

انظر

۵۹

از عرصه دوازده صد سال و پنجاه و یکصد و هشتاد
مليون نفوس بوده است آيا ما گمان کرده می توانیم
که این یک قسم فریب روحانی بوده اینک ملىون
بندگان خلاق متعال و بواسطه آن بان زیستند
و بخاطر آن مردن - من از طرف خود هیچ
گمان برده نمی توانم یک شخص کاذب است
یک مذہب نهاد - چرا یک شخص کاذب بیک
خشتی تعمیر کرده نمیتواند اگر او حقیقتاً تأثیرات
گچ و گل پخته و دیگر لوازمات عمارت ندارند

و ملحوظ داشته نباشد او خانه فی بلکه انبار فضول
میازد این خانه پایداری نخواهد کرد که دوازده
صد سال یک صد و هشتاد و میلیون مخلوق را
جای قرار بدید این علی الفور خواهد غلطید
حتمی است که یک انسان خوشتر را بقوانین
فطرت مطابق بیافزود به طبیعت و حقیقت
امور مراست و مکالمات نماید ورنه فطرت
جوابش میدهد که فی هرگز فی سخنان محمد^ص
اعمال شان هیچ حال شان دروغ نبود

از اول طفولیت آنها یک شخص متین دانسته
میشدند رفقای شان آنها را این می نامیدند
یک آدم راست کار وفادار صادق در هر چیزی که
او کرد و هر سخن که او گفت و در هر امری که او
بدل آورد مردم آگاه شده بودند که او دایم
در اقوال و احوال خود معنی داشت یک شخص
قدری کمگو خاموش چون چیزی گفتن نمی بود
اما هنگام کلام بر محل نالوق دانا و صادق همیشه
مبحث مذکور را تنویر میداد فی الواقع همین است

ملک

یک قسم نطشید شایان گفتن است در تمام
عمرش مای دریا سیم که او را انسان پر مغز
خالص و با اخوت تقدیر میکردند یک نتیجه
جدیت و صداقت با وصف آن مملو از محبت
و رفاقت حتی بمائیز از مطابقت یک روح
ساکت و عظیم الشان او یک از ان اشخاص
بود که بجز راستی جدی دیگر وضع اختیار
کرده نمیتواند خود قدرت آنها را مقدر فرموده
است کلام چنین شخص آواز است که مهندس

رأساً صدخود قدرت است مردم آزادی نشوند
و چاره نیست که نشوند و بطرزیکه دیگر هیچ
سخن را آنچنان نشوند هر چیز غیر آن مقابلتاً
باد است تمام عرب برای این انسان چه
پیش کرده میتواند بتاج قیصر و موی کسری
ایرانی و همه تاجها بر روی زمین جگر
اینها برای او چه وقت داشتند از دنیا
چیزی نبود که او خوش میشد بکارش بفردوس
برین بود یا جهنم جمیع تاجها و سلطنت ؟

در چند سالهاست مختصر آنها کجا خواهد بود
اسلام یعنی لازم است که مطیع و تسلیم
خدا گردیم یعنی تمام قوت ما درین مضمرا
که هر معامله که او تعالیٰ بپا بکند بذات
متعاش مطیع و تسلیم شویم بر او دنیا
و عقبی امریکه او تعالیٰ بمانازل فرماید
مرگ باشد یا بدتر از آن خوب خواهد بود
خوبترین خواهد بود ما خود را بنحدا تسلیم مینماییم
گفته شاعر مشهور جبر منی میگویند اگر این اسلام

باشد ایا ما همه در اسلام زنده گمانی نمیکنیم؟
بلکه همه ما حیات اخلاقی داریم میزینیم -
و انما حکمت بلندترین همین مسلم آمده است
که انسان نه صرف سر رضا باقتضا خم کند
اقتضا بالفرور تا بخش میسازد بلکه نیک
علم و ایمان بیارد که امر واقعی و حقیقی که قضا
قد کرده است اعلی و ادلی بوده حکمت و
مصلحت بهترین و در انجا همان مطلوب است
ادعای بیجا تقطیع کرد کردن این عالم

اکبر خدای کبیر را از هر ذره کوچک یکدماغ
ترک دهد و بداند که اگر چه از اندازه تحقیقش
بس عمیق تر است - اما این جهان یک قانون
عادلانه را داراست و روح آن بصلاح
و احسانست و طیفه انسان موافقت است
بقانون کل و متابعت بسکوت عقیده تمنا
درین چون و چرا نکردن بلکه صحیح و حق و بی
غیب دانسته اطاعتش و رزیدن من میگویم
که همین است اخلاق حقانی و بجز آن تا

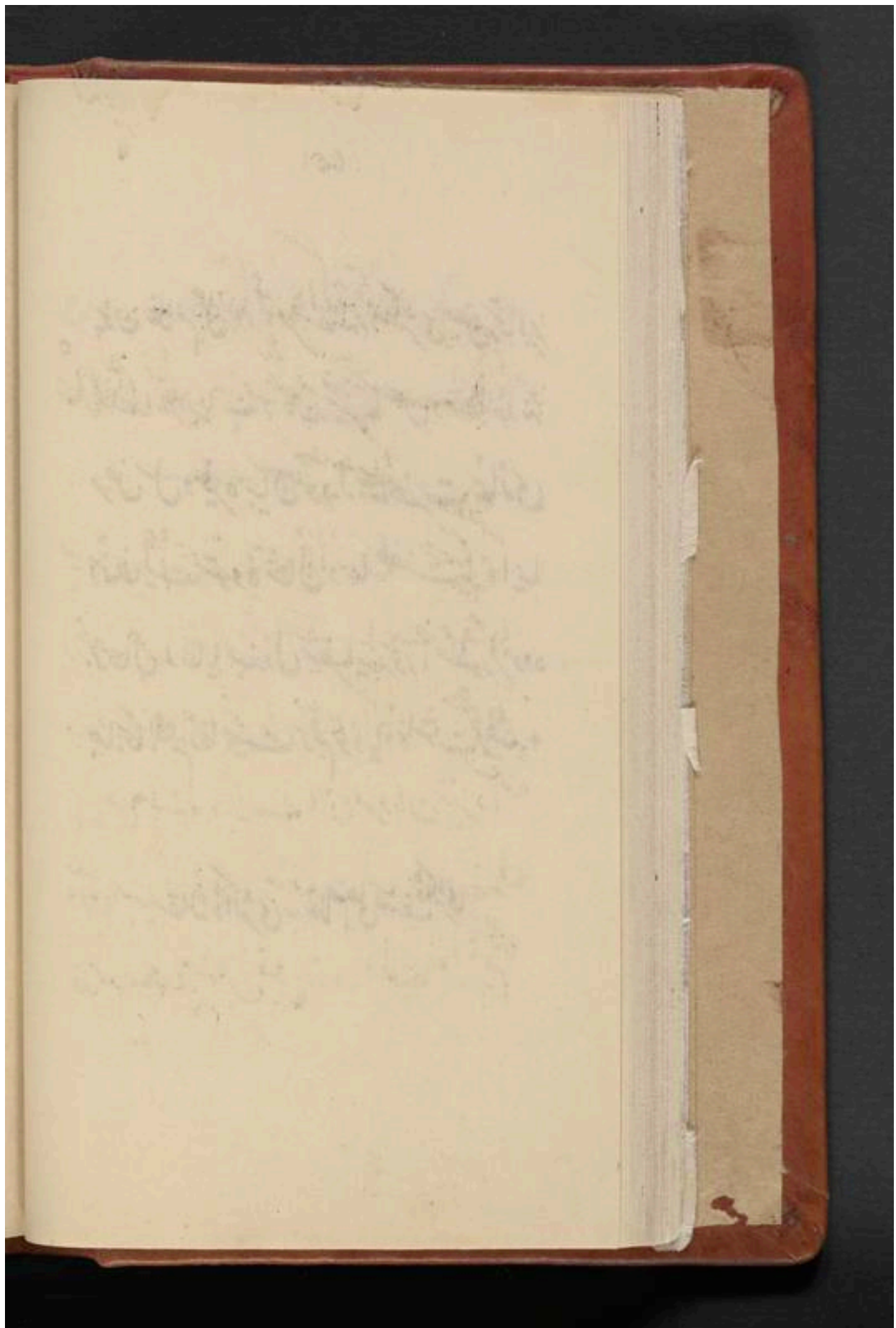
حال دیگر معلوم نگشته این است روح
حقیقت اسلام .



(۷)

چون غلام علی در آخر مقاله ڈاکٹری بعض تجاویز
مخلصانہ در باب دکان شیر خالص و شفا خانہ
مرض سل و غیرہ بیان نمود اعلیٰ حضرت غازی
از فعالیت متوہ شان دعا طفتیکہ دایما
بر حال رعایا مبذول میفرمایند فوراً منظور فرمودہ
ہما بخا بقلم رفاہیت رقم خود یادداشت گرفتند.

مقالہ ڈاکٹری - غلام علی صنف ڈاکٹری



مقاله داکتری
علام علی - رشیدی چچا

مدرسہ حلیہ

بخصوص حضرت غازی و حضرات معظ
در خصوص علم جراثیم بعضی بیانات معروف
میدارم علم جراثیم براسه داکتران حقی و
لازمی است و براسه باقی مردمان نیز دانستن
آن بعید از فائده و منفعت نیست در زمان
قدیم و عهد پیشین قبل از دریافت جراثیم

داکتر

و اطباء اسباب اکثر امراض را قیاسات مختلف
میکردند و براس هر کدام از اسباب
مرض نظریات اثبات عجیب میداد. مثلاً آسیا
تب ملیریا را به تبدیلی موسم منسوب میکردند
چنانچه تا حال هم بدان نام موسومش میسازند
اجتماع فصلین است حذر باید کرد و ریم پیدا
کردن قر و رح را آب گرفتن و یا گزک کردن
گمان میبردند و اسباب جدری یعنی
چیپک را قهر معبود های باطله خود و دبار

تب محرقة را قلبه صفر می گفتند - و مختلفا
جلدی که باعث تولید آن جراثیم است غربی
خون تعبیر و علی بن القیاس خیالات عجیبه و ظنون
غریبه می نمودند اما درین عصر باعث جمع امراض
فوق مایکروب مختلف دریافت شده است
که رویت شان بواسطه چشم برهنه محال
و ناممکن است جراثیم اجرام خورده خورد است
که ده هزار آن با اگر پهلوی به پهلوی خورده شود تخمها
یک اینچ میشود - واقعیت علم جراثیم فواید

سه گمانه دارد اولاً محل و محل جراثیم و طریقه
دفع کردن امراض که از مایکروب تولید می
ثانیاً طریق تشخیص امراض بواسطه مایکروب مخصوص
آن ثالثاً علاج و دفع امراض جراثیمی قبل از آن
که بیان سه فایده مذکوره نموده شود علامت این
ضرورت است که آیا جراثیم بکدام طریقه بجهنم
داخل میشود یکی مایکروب بذریعه تماس در بدن
دارد میگردد مثلاً جراثیم سوزاک و آتشک
و قرحه ریمدار دوم بواسطه دهن و راه غذا

پیش و پیافه و بانی و تب محرقه و غیره سوم تب
هوا مثل تب دق و زکام و بانی و اقسام آن
چهارم بذریعہ گزیدن بعضی حشرات مثل پشه
و یک و مگس و امثال آن مثلاً داخل حشر شود
تب موسمی و طاعون و دیگر امراض و بانی :-
یک قسم جراثیم دیگر نیز میباشد که زخم های دیگر
امراض که بجراحى تعلق دارد باعث تولید آن
میکردد و در تمام روی زمین موجود میباشد
و در طبوسات و مفروشات و اسباب خانه

و جسم آن و غیره مسکن میگیرند و عموماً بحکم انسان
بواسطه تماس دخول مییابد در حرارت ۸۰ درجه
سنی گریذ و زیاده از آن این قسم جراثیم
زنده نمیتواند و چون این امر معلوم است که آب
به صد درجه سنی گریذ جوش میخورد پس لازم است
که استعمال آلات در قروح ریم دار چون آلات
قابل جوش دادن در آب باشند بآن بیم
جراثیم راکشته بعمل آورده شود و نیز جراح
قبل از عملیات جراحی دستهای خود را

بنا به

بنا سبب قتل و دفع جراثیم به کار بالک لوشن
و مرکبی لوشن که قاتل جراثیم است بشوید و دفع
امراض مختلف که باعث تولید آن جراثیم
مختلف کشف شده است بطور مثال بیان
مینمایم :-

قبل برین مذکور شد که جراثیم و بانی بواسطه
ماکولات و مشروبات یجسم انسان داخل میشود
باید که جمع اشیای خوردنی و نوشیدنی قبل
از صرف طبع داده شود تا جراثیم آن کشته گردد

آب دریای کابل در روزهای غیر مریض و بانی
عموماً و در ایام ظهور و با خصوصاً نوشیده نشود
چه در ایام غیر و با استعمال آب مذکور امراض
پیش و محرقة و کرم امعاء غیره پیدا میکند
همچنین شیر بازاری باعث تولید امراض مذکوره
میگردد زیرا که شیر فروشان آب غیر مصفا را
در شیر مخلوط کرده میفروشند و چونکه شیر اکثر
خوراک اطفال خورد و مریضان میباشد باید که
در صفائی آن حتی الوسع احتیاط زیاد گردد

در ایام

و برای این امر باید که اداره ببلدی یک دکان شیر
فروشی از طرف خود باز نماید تا در آنجا جمیع لوازم
و ضروریات شیر ^{محتاج} نموده شود و یکی از اسباب
اموات کثیره اطفال استعمال شیر کثیف
دنا پاک است :-

ثانیاً دفع مرض سس که یکی از امراض ^{پریشانی} است
اینست که اولاً ماکروب سل بحکم انسان ^{بواسطه}
تعفن مواد داخل میشود چنانچه قبل برین تذکار
یافت و برای دفع اصابه مرض مذکور صفائی

ست
په انہایت ضروری میباشد و این ہم ظاہر
کہ تصفیہ ہوا بہ مانند آب بواسطہ جوش دادن
و بذریعہ شستن کا ربالک لوشن کردہ نمیشود
بنابران برائے تصفیہ ہوا طریقہ ۱ ہے دیگر
اختیار کردہ اندے جراثیمہ ستل بواسطہ
تنفس مریض آن بہ ہوا شامل میشود و در کساعت
ملیون ۱۰۰۰ تعداد مایکروب سل از تنفس
مریض مذکور خروج می یابد بجهت دفع
آن این دو طریقہ ۱ را اختیار کردہ اند کمی از

بہتر شفاخانہ

تعمیر شفاخانه ۴۰۰ مریضان سسل میباشند
که دور از آبادی در مقام کوپستانی
اما آن آب بطرف آبادی نزود تا سیس^{مینه}
که آب دهمای آن نهایت صاف باشد تا که علا^ج
مریضان سسل و هم حفاظت صحت اشخاص
تندرست در آنجا نموده شود و طریقه دیگر اینست
که خانههای سکونت را کتان و فراخ تعمیر میکنند و
روغن و دریکچه های کتان بجهت آمد و رفت
هوا در آن میگذارند و حویلی آزاد وسیع میسازند.

مردود تبیر

هر دو تدبیر فوق که بواسطه ازاله مرض سل^و ق
کرده میشود انشاء الله از بین تو جهات جهاندرجا
اعلم حضرت عازمی در زمان اندک
صورت تکمیل خواهد پذیرفت چنانچه اراده سفیه^{تر}
شاید نه شان چنین رفته است که تعمیر شفا^{خا}
سل قریب بیگ توت و یا کدام جای مناس^ب
دیگر بنمایند ازین مهم تر و مبارک تر اینست که
شهر جدید دارالامان را مطابق ^{نیل} داکتر می ساز^ش
می نهند :-

نمان "علم و امان"

ثانیاً علم جراثیم بجهت تشخیص امراض ضروری
میباشد - امراض جراثیمی بواسطه خون
لغاب و مین و فضلات و غیره تشخیص کامل
میشود بعضی اقسام تب است که در علامات
نهایت مشابهت دارند لکن جرثومه آن
اختلاف داشته میباشند مثلاً جرثومه تب محرقه
و تب دایره و حمای و ماسی و غیره
مثلاً و تحقیق این علم بنایسب علاج
امراض است چه علاج امراض

تشخیص مزبور

تشخیص مناسب محال و امکان پذیر نیست
و تشخیص امراض بلحاظ امتحان مایکروب مختلف
میباشد - علاوه از آن جدیدترین ^جطریقه علا
که بواسطه سیرم (یعنی مصلی) و ویکسین
(یعنی بلقح) کرده میشود بدون از دانستن
هرثومه که باعث تولید یک مرض میگردد
ناممکن است و مایکروب مخصوص بواسطه سیرم
مخصوص علاج کرده میشود و بسیار اقسام ^جویکسین
از خون مریض میسازند - ازین امور ضرورت

و اهمیت علم حراشیم بخوبی معلوم و مفهوم گشت
بالآخر جای آن داریم که **علی حضرت** معظم
ما اداره دفع و تدابیر حراشیم را در شهر معظم غزنا
منظور خواهند فرمود - چه ضرورت دفع آن
اشد محسوس میشود و اداره مذکور اقسام سیرها
و یکسین با جهت دفع امراض و علل آماده
خواهند نمود جسارت پروراندن این میدان
و جرئت دردمیدن این نوید با ازان غنایات
بیغایات شاهانه ینمائیم که با حوال کا فدریایا

استعمال دارد

اشتغال دارد با الخاصة با طلبه و دو صنف
مکتب جیسیمه که تحصیل ڈاکٹری اشتغال میجو
معرض عواطف شهر یاری گشته و به برداری
امور حفظ الصحو و تخفیف تکالیف بدنی را نظر
داریم - در فن شریف شفا کسب و کمال
نمودن مادر اینجا و بعد از آن در یورپ منحصر
در الطاف بهایونی که اسجد در حق مامان
میفرماید چون بطریق آن فارغ التحصیل
هَلْ جَاءَ إِلَّا الْإِحْسَانُ إِلَّا الْإِحْسَانُ

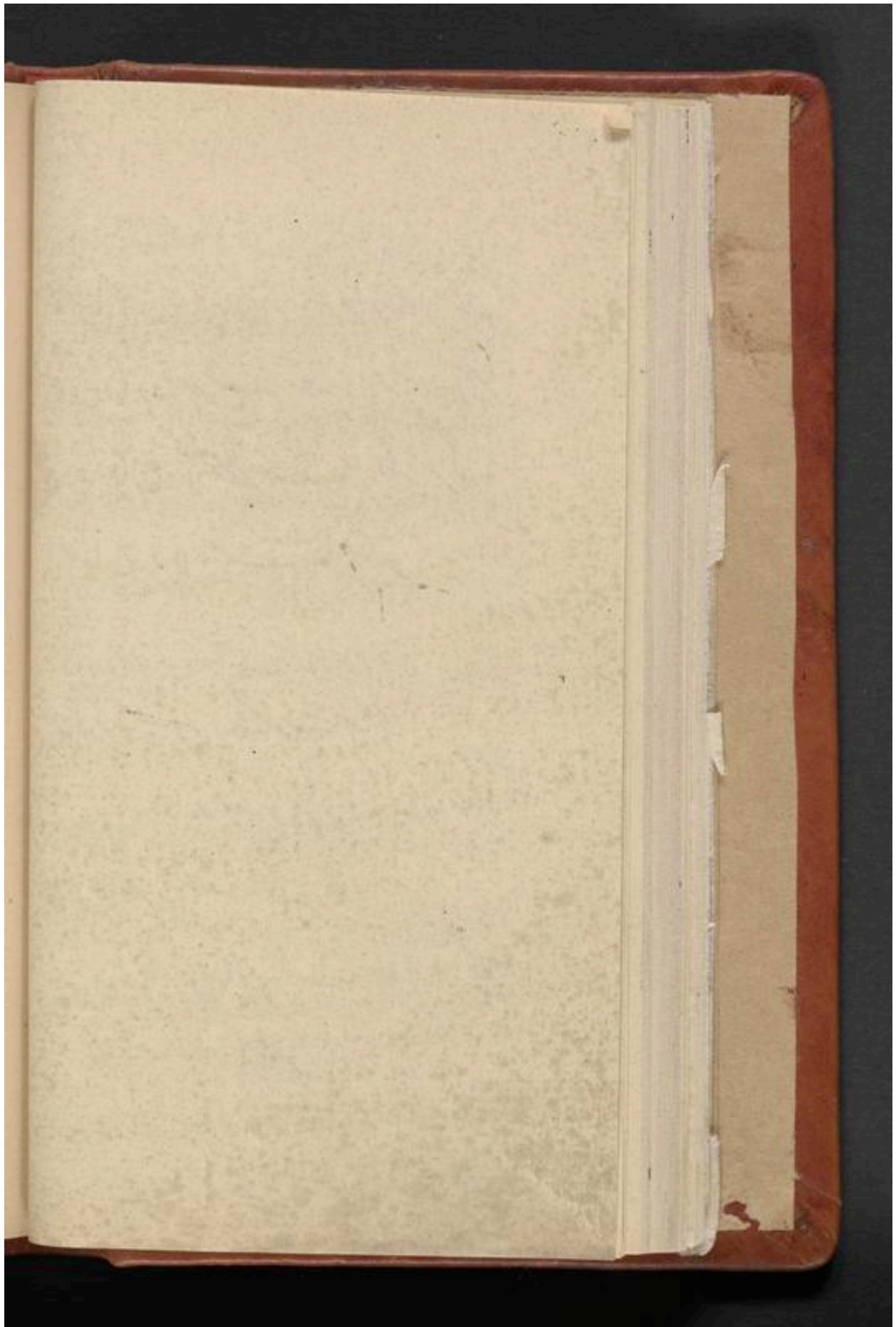
بجان شاری محفوظ و مومن داشتن جانها
ملت خود را، و بجان فشان مصون نگاه داشتن
جانهای رعیت پادشاه غازی خود را بشرف
و افتخار اطفیه افریضه خود خواهم دانست
بگمان حضار احتمال خواهد رفت که فداکاری
خود را در حق امت افغان دعوا نمودم و خدا
پادشاه خود را فرو گذاشتم! زینهار! چونکه
ما طلبا از مسیحا نفسی **علی حضرت** و الاحیاء
و شباب یافیم از همه اسبق و بیشتر روح

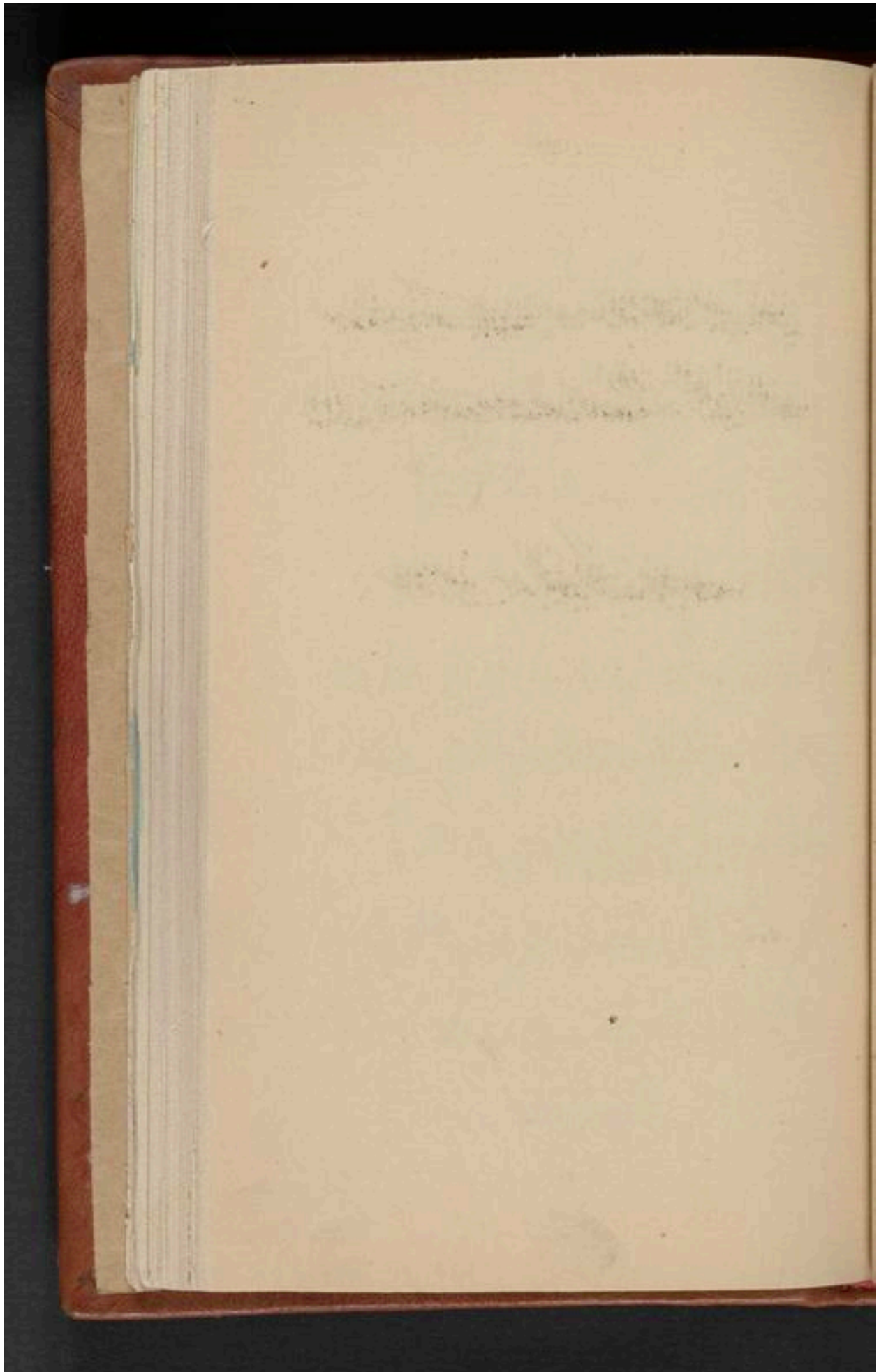
دروان خود

در روان خود را مصروف متابعت خوشنودی
خسروانه میداریم و میدانیم که حصول رضا ^{می} ^{مندی}
شان در قربان کردن خود تا بخدمت ملت
و وطن است لذلک همین آرزو و تمنا را ابر
مینمایم و رنه اول ^{و اولی} تا مین و صیانت وجود
مسعود بادشاه ما است که بحکم جهان و خان ^{فرمان}
و حجب و نیز چنین پادشاه حق پرست
را که باستقامت صالحانه و ترفیه مصلحانه
مشغول بهبود خلق است خود خالق تعالی
متفطن حفاظت است من کان لا یخیه
کان الله له

ما طلبا بحیثیت فرمان برداران خاننش مخلص
چون آماده هر قسم تغذیه ایم ^{ستغنا}
دارتفاع ^{علی}حضرت را از هر گونه
اعتیاج و بلا استدعا میکنیم

غم از گردش روزگارت مباد
وز اندیشه بر دل غبارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی
پیشانی کند خاطر عالمی





(۸)

عبد الحمید یکم بچہ پانزدہ سالہ مقالہ طبعی زبانہ
ایرانی آباد از نہایت صاف و دلنشین دانندہ

مقالہ طبعی - عبد الحمید مکتب طبابت

مقاله طبعی

عبد الحمید مکتب طابست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي لا يضر مع اسمه شيء و
هو السميع العليم. والشكر لله على أن كرم
وخلق الإنسان في أحسن التقويم. والصلوة
والسلام على رسوله الذي فضّل
عليه الأئمة أن على الأئمة
بالتقديس ثم إن لا بد
من قالب صحيح لقلب سليم

اعلیٰ حضرت امیر امان اللہ غازی
از معرفت و فراست و حمیت و غیرت
مکتب طبیبہ تاسیس فرمودند تا عمارت
طب یونانی کہ از غفلت و جهالتِ نزدیک
انہدام برسدیدہ و بر سر آن سیلابِ علوم
مغربی بنیادش بر کندہ میرود قائم بماند
اگر معتزضی ایراد کند کہ یونان ہم از مغرب
و غیر بود اگر فنونِ فرسودہ اش منسوخ شد
بماچہ ؟ بیشک بنائے علم طب از حکما

یونان بنادند

یونان نهاده اند اما قصر عالمی بار و نق چون خورشید
را بران علیک است و می در صد سال چنان قصر
نمودند که دیوارهایش از عرَب و شام و ایران
و هند برخاسته و بضائع معماران آن ممالک
محکم و خرمین گشته گنبد الوند از بغداد بلند شد
و مناره های از روم و توران و افریقه و اندلس
میر بغلک کشید - داود زکریا الحسن
ابن سینا ابن زهر ابن رشد و غیرهم
این قوانین صحت و شفا بطرز نفیس و

نسخه ابن

مفرح مرتب کرده بایل دنیا مخزن دوا و عطا
اکبر ارزانی و تحفه نمودند باد صف این ایرادات
واحسانات از روی آن میزان عدل و
انصاف که حصه خاصه مسلمانان بوده است
فن طب را بیوان مשוב داشتند
لَا يَجْرِي مِنْكُمْ شَيْءٌ قَوْمٍ عَلَى إِلَّا نَعْلَمُ
اعلم لوا به این سخن را چون تو مبد بود
گر فرون گردد تو را پیش فرود و دیگر جانب
بنگريد چون فاتحان اسلامي دارد قسطنطينيه کرد

یونانیان از آنجا گریخته با شتر بار از کتابها
در یورپ منتشر شدند - تخمیکه چنین پاشیده
شد در مغرب روئیده و بالیده و بشا خهای که
از مسپانیة اسلامیة بفرانس و اطالیة ممتد شده
بود پیوند یافته درخت و اگر مری موجوده نشود
حاصل کرد - و قتیکه قانون شیخ الرئیس
مقبول و مشهور عالم گشته در اندلس رسید
ابن زهر بعضی غلطی های کشیده تصحیح
نمود - قانون مزبور در جرمنی هم رواج

پذیرفته بقرار کشفیات و ایجادات این عصر
برخی اصلاح آن لازم آمد - بعد از استیصال
سلطنت اسلامیة اندلس کتابهای قیمته
آن تباه یا در مراکز و غیره پراکنده شده بود
درین آوان اثری از این زهر دستیاب شد
که فییمه تصحیح قانون فی الطب بود بمطالعه و
مقارنه
معلوم شد که همان اصلا حیکه یک حکیم مسلمان
در قرون وسطی نموده بود جرمسان درین زمان
حاضران بهتر نتوانستند - همین سبب است

که این کتاب
از آثار قیمه

گه آثار قلمی مسلمانان قدیم را از خلف ناهل
اهل آلمان بمبالغه خطیره خریده اند و از اشجای
بی برگ و بار در صحراهای افریقه ایستاده بود
اشاره و از ما رچیده اند

مشلیکه آفتاب از شرق طلوع کرده بمنزب میرد
و باز عود میکند گندم و پشم و پنبه از مشرق
بمنزب رسیده بصورت بسکت و کالا؛
و افس میآید مواد خام ادویه نیز همین حال
دارد یا مانند معادنیکه زمین ما حاطه آنست

دازنی لونی

دار بی هنری مانیتجه نئے زاید یا نقصان میکند
اغیار ہشتیار با ہنہا مہیا مان ساختہ مناج
می بردارند دوا سے بی انتہا در ملک مہجود
و جانہا را از دیگران (خریم) ناخواہ بجا
و نفع و بادیان و سوس و زنجیل و زر شک
و سار یوند و رواش و عشبہ و لیمو و
و نوشادر و بوق و غیرہ صدہا اشیا یکہ
بافراط داریم از بختی و بیعلی خود را ماندہ
از غیران بقت گران سے طلسم و فخر

لکان دہلی

کنان خوش هم میثویم که از وسعت خیال
چیزهای عتیقه را که عوام دوست دارند
ترک داده ادویه جدید و مفید را اگر چه از ^{غبار}
باشند باز آدمی میخیرم مدعا این نیست -
که از مخترعات جدید چون آلات جراحی
و عملیات آن و معالجات اشعه ایکس و ریتم
و برق و ادویه مفرد و مرکب و معلومات
و مثل میکروب و ضد عفونی پر میزنایم
حاشا و کلا - المحکمة ضالة المومن -

علت یکر

حکمت حکایت مسلمانست که گم شده بدست
دیگرے افتاده است از هر جائیکه باز یافتم
از آن باست اما فکر باید کرد آیا پیش غیر
موت نشده باشد - بالایت جدیده تکه رو
راحی برند یک شش مسلول را میکشند
و کله را از میان دل می برارند و مریض
مخروج تنیت می زید - مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ
لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ - جهان شکر گزار است
از انجمله ما هم لاکن بخالفت نیز از بعضی امثال

یک مثال

یک مثال بیان میکنم قطع کردن اخرونی
بواسیر و بند نمودن خون آن بآله یا برق دیگر
ضرر می آرد که اندک تا مل و تجربه تابش
می آرد - منفذ که از آن خون کثیف بدر می رفت
مسدود شده لا محاله آن خون اندرون جسم
می ماند و مریضی که خود را تندرست پنداشته
است از باران بزرگ ناو ده می نشاند - بچنین
اشخاص متعدد دوچار شده ایم که غالباً باین
سبب در قسمه مراق و مایه لایحی اگر قمار بودند

اماده فاسده

که ماده فاسده بدوران خون در دماغ سرایت
کرده بود بیمار این مرض اگر دموی باشد بوقت
برآمدن خون از شدت درد تسکین میابد -
اگر خون بسیار براید ضعف لاحق میگردد آنگاه
بند کردن آن لازم میشود اما چه ضرورت که آن
چاره بهیزالین نمایم چون ازین دوائی دکتر
ارزان و انفع سے ادویه از ملک خود ما میر
آید - بعد ازینکه مریض مذکور معالجه دکتر
را آزموده است اما بناکامی مشاهده آمده که

عفی ما عنی

تیل شتر ششم فائده کلی رسانیده - در فطرت
انسان داخل است که اشیای بیش بهار
غریز میدارد - ازینجاست که گاهی دوا
ارزان را بخیال نمی آرد و اگر استعمال نماید
تا شکر کم می بخشد اما در فطرت خدای رحمن
چیزهای ارزان بلکه رایگان مثل باد و آب
و خاک و آتش نه تنها مفید بلکه جهت حیات
محض لا بدی است پس برای صحت هوا
تازه و برای زخم تر بندی و خاک و خاکستر

نمک و غیره و غیره اکیه است - در خاک پاک
وطن عزیز ما تقریباً مواد خام همه ادویه و اغذیه
که از یورپ بقیه می آید و داکتر
تجویز می نمایند اثبات وجود دارد اما استحصای
آنها امکان پذیر نیست تا آنقسم تعلیم ^{فکری}
حامی ملت و محب وطن پیدا نشوند که احقر
شهریار مختار قضا دارند - یکسو طلباء
صنف داکتری دیگر طرف طالبان علم ^{طب}
یونانی تکمیل قبولی جداگانه خود نمود و بمشاور

مبادله معلومات

امبادله معلومات خود؛ دواهای راکه در ملک
مقدس ما اصلاً دستیاب میشود و بسبب
نامهای اجنبی شان از اصلیت مخبر
از خارج میطیسم، یعنی بعد از تشکیل و تجزیه و
ترکیب تیار خواهند کرد - یکی از حاذقترین
داکترهای انگریز در حکومت روبرو حضا
بیشمار اعتراف نموده بود که اطباء یونانی
در تشخیص امراض، فضیلت دید طوای را
مالک اند و ما اقرار مینماییم که داکتران جدید

د. فن. ۱۹۵۱

در فن جراحی و تصفیه ادویه و غیره فوقیت را
دارد و میباشند - پیشتر عرض کردم که این هر دو
فن در شاخ یک دخت است که یکی جانب
مشرق دیگر سمت مغرب تمتد و بلند
اگرچه در میان هر دو فاصله عالم بسیار زیاد
شد است اما از آب یاری شهر یاری سرسبز
و غرم گشته از تدابیر اهل معارف چنان پیون
همدیگر خواهد خورد که از ثمرات آنها در صحت
مرض از پیشش بیش فیوضات حاصل شود

ابتدای ابر

ابتداءے ہر چیز اندک میباشند و رومۃ الکبریٰ
در یکروز تعمیر نشد، بود، در سایہ ظل الہی
این دو صنف مانیز بعظمت و رفعت خواهد
رسید و شجرہ مبارکہ علم الابدان اراغقا^{نستان}
سر کشیدہ بچنین علو شان و اصل خواهد
گردید کہ اغصانش با منافع و فوائد ہم
پیوستہ فنون طبییہ شرقیہ و غربیہ را واحد و
یکجان برائے آرام و دفع آلام بنی نوع
انسان خواهد ساخت لا شرقیۃ

وَعَزَّيْتَهُ تَكَادُ زَيْتًا يَضِيءُ وَلَوْلَمْ
تَمْسَسْهُ نَارٌ نَوَّرَ عَلَى نُورٍ



(9)

محمد امیر عالم بتدایه سوم که عمرش به مشکل سال
خواهد بود یک قدم از صفت ترانه خوانان که تعداد
شان بده نفر میرسد سیدش برآمده باد از محبت
همرازیکه یک طفل خود ترک و دارد و بیچاره
نظم را بیان کرد سپس همراه سوزیکه غزل خوانی در میان
آفرین آفرینی تمام شد تا چون مقلع بگویش
جدت نبوش اعلی حضرت اشرف غازی
رسید فی البدیه فرمودند که اگر چنین ملکه زیاده
شایان نیست بیشتر خوشنویس را فدایش ساخته ام

بجان و سرشدم یکبارگی از جان گرفتارش
و هم خون عزیز خویشش تا سازم (چو) گلزارش
شعر گوئی در طبع موزون شاهانه داخل نیست و
نه این فن بادل الامر لزوم دارد نه نشان دفع نشان
زینت می بخشد و و ما علیک الشکر و ما یجی
اعلی حضرت معارف پرور از زبان طلبا
توصیف موجز خود شنیده بے اختیار به شعر
موصوف تنزل فرمودند *
ترانه فارسی - طلبا سے خود رسالہ کتبہ

ترانه فارسی
طلاب مدرسه علمیه

اعلیٰ حضرت پدر تاجدار و حضرات فوقاً
نام نامی صاحب صائب اصفهانی
که اشعار حکمت شعار او شهر آه بدیع درید
دیع سخن کشیده است بدلهای
ما طلبای افغان از نیجت جاگزیده است
که شهر شهیر وطن دلپذیر در قصیده کابل

فی الواقع

فی الواقع (آب است میان گل چکیده)
گویا بها الحیات فرات البیانی زندگانی
جاید بخشیده است مورد مدائح شاعر
ممدوح بلده طیبه خواهد شد که بادشاه
مدینت دستگاه ما اساستش منهد زرا
کابل عصر صائب فی زمانتا متغیر گشته مشایخ
چه موزون یارب طاق ابرو پلستان
خدا از چشمش شور زاهدان باد انکه در اش
البته دعایش مستجاب نشد که پل مذکور شود

بنامه فی

باز هم برخی از موصوفاتش کلاً یا بعضاً بجا است
مانند عاشقان و عارفان، خضر، ارغوان زرا
انهار حصار یار پیش و غیره که تذکار شاعران
انتهایی اختیار و طنخوایان را بوجد مجبانه می‌آرد
بناء علیه عفو بی ادبی رجاء داشته و از مرئی
افکار و انواع یعنی از پدر تا جد از خود با جاده
خواستن میگیرایم و متحد امیرایم

قصیدہ کابل

خوشا عشرت سراے کابل و دامان کہسارش
کہ ناخن بردل گل میزند مرگمان ہر خارش
خوشا و قتیکہ چشم از سوادش سرمہ چین گرد
شوم چون عاشقان و عارفان از جان گنجش
روصف لاله اورنگ بر روی سخن دارم
نگہ را چہرہ خون سازم ز سیرار غوان زارش

خضر جون

خضر چون گوشه بگرفته است از دامن کومش
اگر خوشتر نیاید از بهشت اینطرف کهسار
حصار بار بختش از دایه گنج را ماند
که می ارزد به گنج شایگان هر خشت دیوار
به صبح عید می خندد گل خساره صبحش
به شام قدر پهلومیزند زلف شب تارش
تعالی سد از باغ بلند و قصر شهر آرا
که طوبی خشک بر جامانده است از رشک اشجار

الکافری

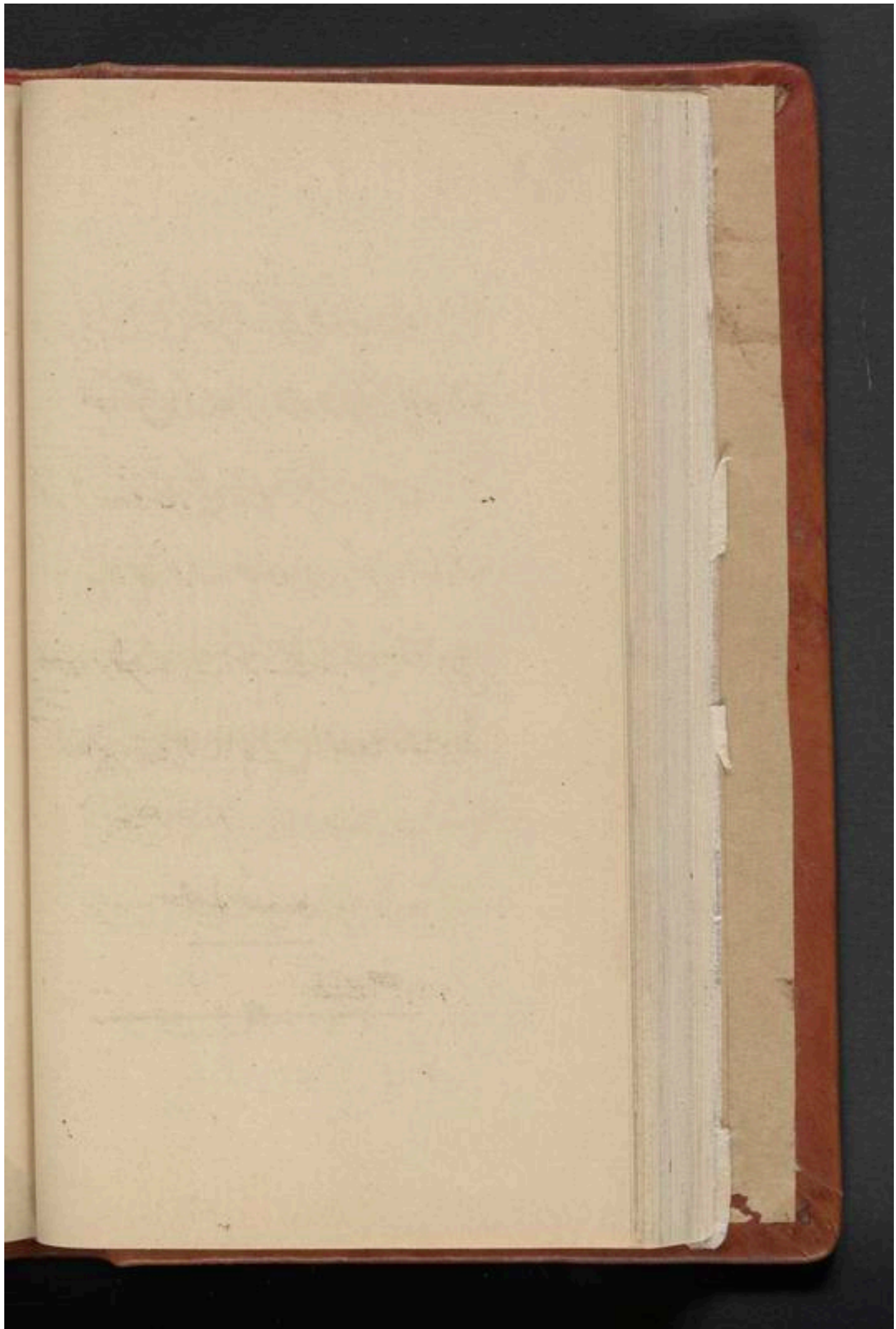
اگر در رفت برج فلک سایش نمی بیند
چو خورشید را از طرفِ مرقاده دستار
نماز صبح واجب میشود بر پاکدامنان
سفیدی میکند چون در دل شب یا سمن
بمهر خضر تو تش طعن کوتاهی از آن دارد
که عمری بوده است از جان دم عسلی هوا
نمیدانم قماش برگ گل یک اینقدر دانه
که بر مخمل زند نیش درشتی سوزن خا

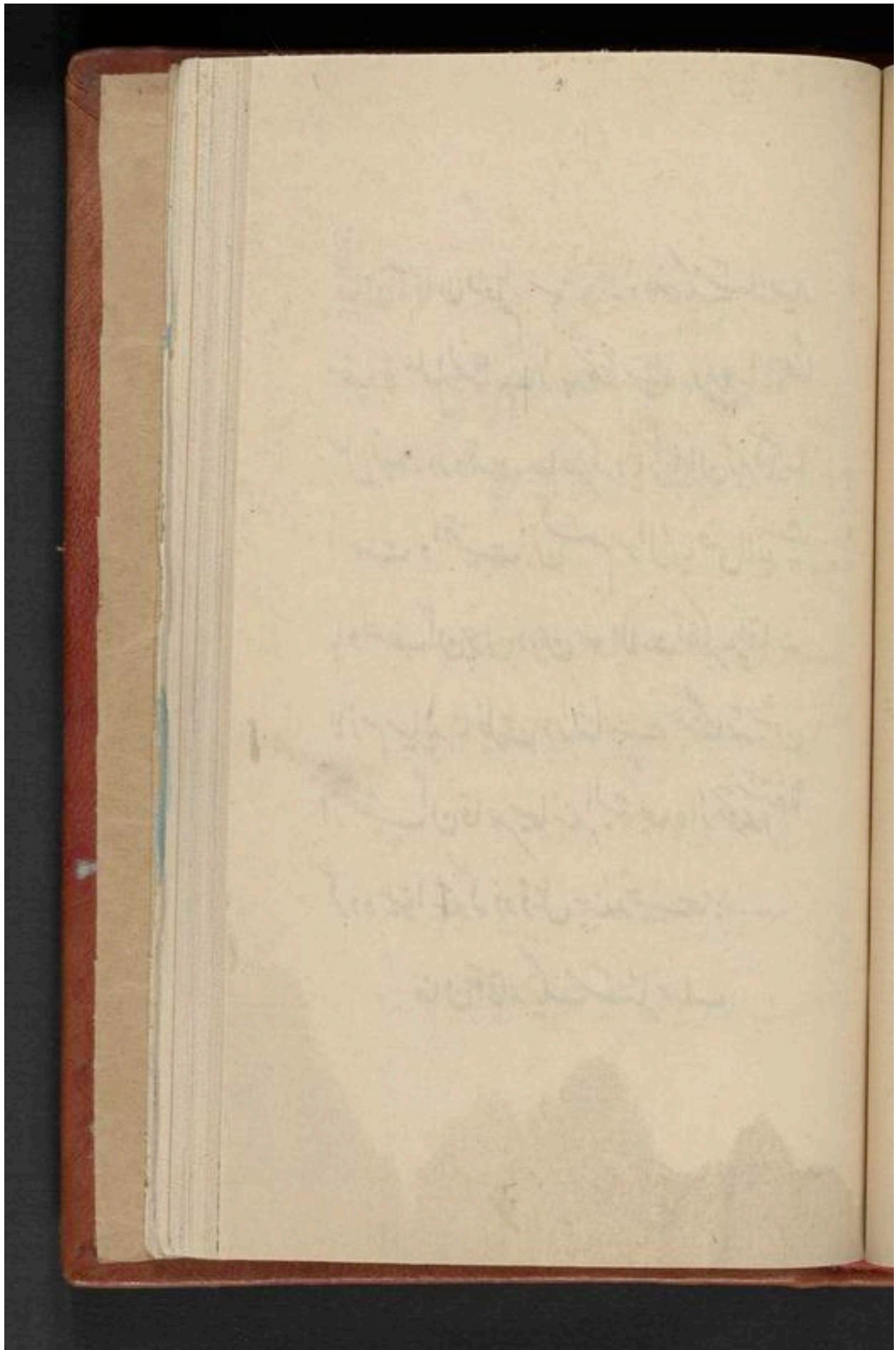
گل سوزن

گلوسوزست از می نغمه های غنچه لبها و
چو آتش برگ میریزد شرار از نوک منقارش
خضر تیره بتاریکی فکند از چشمه حیوان
بیا اینجا حیات جاودان برگیز از انهارش
تکلف بر طرف این قسم مکه را به این نیت ریش
امیرے چون امان المدغاری بود در

صائب







(۱۰)

خان آقا طالع علم شریع دوم یک مسئله بسیار
مفیده علم الحساب را به تخت سیاه رو برده و
حل نمود. در وقت حاضر که دیار آلمان زیر تاسی
است و اقفیت این قسم سوال یا ضعیف است
با وصف آن چون درین سوالات تفکر بدقت
لازم میاید ناظرین در اشنای هنگامه جشن
از تعقیب آن قاصر میمانند البتة بعده از تحریر استغفار
کرده میتوانند که در ذیل مندرجست : —
خان آقا - یک مسئله حساب

ریاضی
خان آقا۔ مدرسہ حلیہ
باجازہ اعلیٰ حضرت شہر یار موسیٰ معارف
ددیار !

یک سوال حساب را کہ یکی از شعبہاے
مستحق بہاے علم ریاضی است اراۃ و
تشریح مینمایم !

فصل از شروع مقصد ششم از تاریخ و کیفیت
و منفعت آن بیان میکنم از وجود حضرت

ادامہ
ظاہر

آدم خلایق کثیره که بمنقشه ظهور رسیده علم
حساب از یک تجاوز کرده ترقی لا انتهار
دارا شد اولاً علم حساب را عبرانی
در زبان خود رواج داده حروف مروج خود
را که بیست و دو بود بجای اعداد مقرر کرده
و جمله حروف را در سه حصه منقسم کرده ثلث
اول را برای اعداد و ثلث ثانی را جهت
عشرات و ثلث مابقی را مائة قرار دادند
من بعد یونانیها این علم شریف را از زبان

عبرانیها

عبرانیها اخذ کرده به همان منوال حروف
را بجای اعداد مستعمل میداشتند پس
رومیها هم علم مذکور را از یونانیها اقتباس کرده
حروف زبان خود را بجای اعداد میشمردند
لاکن علم مزبور محدود و نامکمل بوده ناموران
عرب متحمل زحمات گشته آنرا سهیل و اکمل و
عام فهم ساختند و از اندلس در تمامی اروپا
تیز در جمیع روی دنیا اشاعت و انتشار یافت
امروزه روز دولت اروپا که در صنعت و حرفت

و تجارت و معماری

و تجارت و معماری و انجیزی و غیره با وج^ع
طیران نموده اند بواسطه طبیعات و کیمیا و غیره
علوم است که دانستن آن بغیر از علم حساب
محال و ناممکن میباشد بلکه جمیع فنون منزه
و مربوط بعلم حساب است چنانچه اکثر امور شرعی
دین مقدس مانند میراث و زکوٰۃ و غیره
تیر بغیر ازین دشوار است که اکمال یابد همچنین
معاملات روزمره و مشاغل یومیه مابدون
آن پیشرفت کرده نمی تواند پس علم حساب

از اتم علوم

۱۰۲

از اکثر علوم مقدم و اہم میباشد - خصوصاً
جهت تعمیر شهر جدید (دارالامان) برای
نیایش ملول و عرض و ارتفاع و معلوم کردن
قیمت و صرف سنگ و خشت و اجرت
سفید کاری و رنگ دادن دیوارها و باقی
مصارف آن نهایت ضرورت چنانچه یک
مثال مختصر از احوال می نمایم :-

(۱) طول طرف اندرونی یک اولیاء
۲۰ فٹ عرض ۱۲ فٹ بندہ ۱۴ فٹ لکی دیوار

۲ فٹ میباشد

۲ فٹ میا باشد در آن دو دروازه است که هر یک
۴ فٹ عریض ۶ فٹ بلند و یک در یک ^{فٹ} ۳
عریض ۴ فٹ بلند معلوم میکنم که بر دیوار
آن خشت ۴ که هر کدام ۹ اینچ طول ۴ اینچ
عرض ۲ اینچ لکی دارد چند دانه بکار خواهد شد
و قتی که سر هر خشت یک اینچ لکی گل می باشد
و اگر قیمت ۱۰۰۰ دانه خشت ۱۰ روپیه باشد
چند روپیه بر آن صرف خواهد شد
(دب) اگر یک معمار و چهار مزدور

نزد ۴۸ ملیر

روز ۸، ۴ مکعب فٹ دیوار تعمیر کنند و مزد
روزانه یکت معمار ۲ روپہ و یک مزدور یک روپہ
باشد بر تعمیر کردن دیوار ۴ چند روپہ خرج
میشود

(ج) معلوم میکنیم کہ بہ حساب $1\frac{1}{2}$ روپہ
فی مربع گز خرج سیم گل و سفید کاری
آن چقدر میشود

(س) بر دستک و تختہ مسطح و این چقدر
خرج خواهد شد اگر دستک عرضاً انداختہ

میشود
فی ذلک

شود فی دستک یک فٹ جای بگیرد و قیمت
فی کوری دستک ۵ اردپیہ و قیمت فی مربع
گز تحفه مسطح یک روپیہ و نیز قیمت فی مربع
گز تحفه آهن $\frac{1}{4}$ روپیہ باشد
(د) خرج رنگ کردن سقف و دروازہ
و در کچہ بحساب یک شاہی فی مربع فٹ
چقدر خواهد بود و قتیکہ ہر دروازہ ۴ آئینہ و ہر کچہ
۲ آئینہ داشتہ باشد کہ طول ہر آئینہ ۱۲ انچ
عرض ۶ انچ و قیمت فی آئینہ $\frac{1}{4}$ روپیہ

و در دروازہ

در هر روزانه مزد در یک ۶۰ مربع فٹ کار میکند

یک روپہ و قیمت یک دروازہ ۲۰ روپہ

دیک در یک ۱۲ روپہ باشد

جسامت دیوارهای اطاق =

$$2016 = 2 \times 14 \times 42 \text{ مکعب فٹ}$$

جسامت دیوارهای بدون در و در یک =

$$1896 = 140 - 2016 \text{ مکعب فٹ}$$

$$= \frac{1}{14} \div 1896 = \text{تعداد خشت}$$

$$21536 = 14 \times 1896 \text{ خشت}$$

قیمت کلی

قیمت کل خشت =

$$= \frac{\text{خشت}}{\text{روپیه}} = \frac{1000}{21536} :: 10$$

$$\frac{5384}{25} = \frac{1000 \times 21536}{25}$$

رقبه چهار دیواری اوطاق =

$$896 \text{ مربع فٹ} = 14 \times 2 \times (12 + 20)$$

رقبه چهار دیواری اوطاق بدون در و درجہ =

$$896 - 60 = 836 \text{ مربع فٹ} = \frac{836}{9}$$

کل خرچ سیم گل و سفید کاری =

$$\frac{418}{3} = \frac{3}{4} \times \frac{418}{3}$$

قیمت کل این

قیمت کل آهن = $\frac{200}{4} \times \frac{3}{4} = \frac{150}{1}$ روپے
 کل خرچ رنگ کردن سقف و در و دریکچه =

$\frac{295}{12}$ روپے

مزد رنگ کردن سقف و در و دریکچه =

ربع فٹ مربع فٹ روپے $\frac{59}{12} = \frac{295}{12} = 24.58$: 295 : 60

جملہ خرچ اولطاق ($\frac{3}{5} - 1 - 6 - 496$)
 جواب

قیمت کل خشت = $\frac{3}{5} - 4 - 215$ روپے

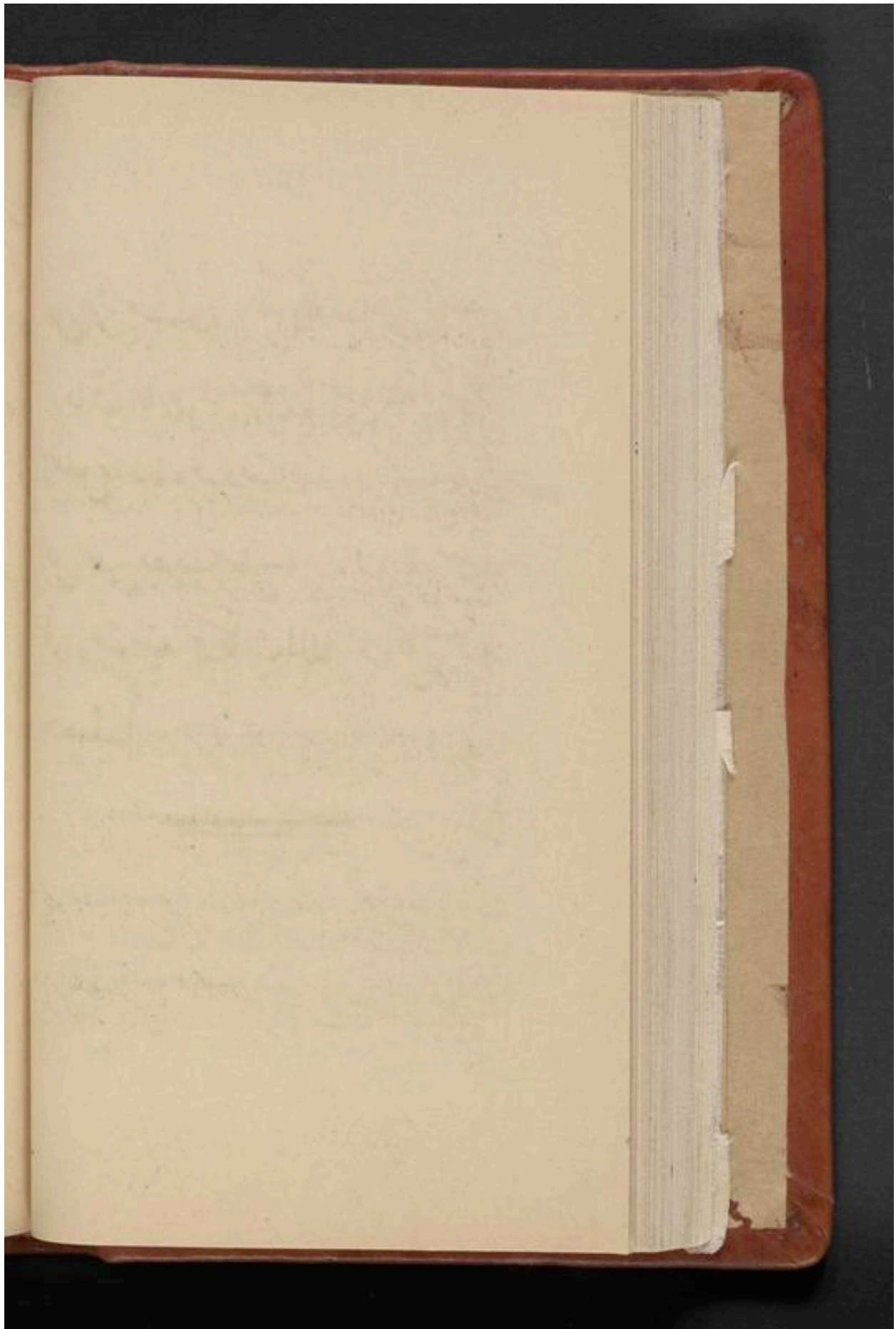
مزد تعمیر دیوار = 0 — 0 — 234

فن بیم

رویه
خرچ سیم گل و سفید کا = ۰ — ۲ — ۱۳۹
قیمت دستک = ۰ — ۰ — ۱۵
قیمت تخته مسطح = ۰ — ۸ — ۲۶
قیمت تخته آهن = ۰ — ۸ — ۶۶
خرچ رنگ کردن گل = ۰ — ۷ — ۲۴
مزد رنگ کردن گل = ۰ — ۱۱ — ۴
قیمت آئینه = ۰ — ۰ — ۱۵
قیمت در و در چوب = ۰ — ۰ — ۵۲

جمله خرچ اوراق = $\frac{۳}{۵}$ — ۶ — ۷۶

حل این مسئله ریاضی اگر چه تعلق بیک
ادطاق دارد اما از همین جا حساب دیگر حجره
و فصل خانه و غیره میتوان کرد از یک خانه
کامل محض بفریب حساب مزاران دیار معلوم
نموده میتوانند و کان الله علی کل شیء
حَسْبًا .



(۱۱)

کا کا مسید احمد خان صاحب رتبه دوم موجود
طرز ابتدائی تعلیم در دو اثر محاسن و نیز بیرون آن
از تعریف مستثنی است - اگرچه درین زمان ترقیات
افزان علم و عرفان همه تقدیمات را خارج افغانستان
نموده است اما این مجز و استیلاز بهره یک افغان پیر
سال جوانمردانه حصال بود که از جدت طبع خویش
یک طریقه تعلیم را اختراع کرد که بعد از مساعی مستقیم
دوازده سال زیر سایه امانیه کیارگی چنین نشو و نما
موفقانه تا این نمود که دیگر طرزها سے قدیم و جدید تعلیم الی

بمقابله خود محبوب و مغلوب ساخت - علامه
بر اشخاص کلا سال که در ظرف یک یک و نیم ماه
خواننده و نویسنده می شوند در تمام مکاتب
ابتدائیه افغانستان طرز موصوف مروج است
یک نوته آنرا طلبا می شش شش ساله
مکتب حبیبیه چپان آریه نمودند -

تعلیم ابتدائی جدید
طلباء کے مکتب حصیہ

(۱)

شہزادہ محمد عزیز جان
اگرچہ ازہر کہ عرض خود زبانی گفتن و دعا
را بخوبی ادا نمودن لائق و سزااست مگر از
ایک خوانان ہر حرف را برگ و ریشہ شناسختن
و ہر لفظ را جدا نمودن و خود نوشتن و از

وہی ان

روی رقیه خود خواندن باید و زیباست ،
لهذا بقرارند کور معمول داشته معروف میداریم

(۲۱)

شهرزاده عبد الواحد جان

پارسال این وقت اکثر ما نفری حرف ناشنا^س
صرف بودیم و حال بر نوشتن فقره مشغول
بر الفاظ مشکله افتاد داریم و کیفیت نوشتن
هر لفظ را زبانی هم گفته میتوانیم و امتحان خوان^ن
را در ضمن خط شکسته میدهسیم .

شهرزاده

شهرزاده ششم البد جان

از جمله نقری امی اولاً خود غلام محمد جان که
دیر صاحب معارف میباشد پارسا سال این وقت
جیم را از دال غیشناخت و حال از نقری او
فریق خود شمرده میشود و چون این تعلیم ابتدا
بطریق بازی و ساعت تیری است از آنرو
در همیشه در هوس وقت مکتب میباشیم و حال
از بهر امتحان دادن ما همه حاضر شده ایم.

(۴)
عبد البد جان

(۲۴)

عبدالد جان

این همه از توجهات بابرکات علیحضرت
غازی و از رونق اقرائی جناب وزیر صدیقی
معارف است که این چراغ طرز جدید تعلیم ابتدا
حال در هر شهر و هر سمت و هر ولایت روشن
و با ضیاست لهذا اولاً موجد اینکار و باز
ما همه درین کار لا غرض میباشیم از آنکه معروف و خدمت
میداریم کین همه آواز از شاه است
گرچه از خلق عبدالد است

(۵)
عبد الکرم
کماله قدرت الله جان و شهزاده عبید
قدرت الله - انسان که برترین مخلوقات است
و احکام الهی بروی بسیار پس فرض اول
چسبست .

(۶)
عبد الکرم - فرمانبرداری و اطاعت کلان
خود کردن اگر انسان بگفت کلان خود کار بخند
بجرف او گوشش نگیرد و پنج بنای مسلمانی را
یاد کند.

یاد گرفته نمیتواند .

ق - کلان کیست .

ع - والدین و پادشاه و افسر که از طرف پادشاه

بر سر ما مقرر باشد چنانکه درین دفت معلم

ق - کلانان خود را بچه ترتیب باید که اطاعت

و فرمانبرداری کنیم .

ع - چنانکه حرف معلم خود را گوش کرده بآن عمل

نمایم اگر درین اثنا کاکا صاحب

آمد باید که با معلم خود بحرف او گوش بگیریم

و به آن عمل

دہ آن عمل نمایم و اگر در آنوقت جناب
وزیر صاحب معارف آمد باز ما ہمہ سہرا
کا کا صاحب اور امتا بعت کنیم
و ہر گاہ در آنحالت علی حضرت
غازی را دیدیم باید کہ با ہمہ استادان
و جناب وزیر صاحب ساکت و سا
شدہ حرف داور حضرت اورا گوش
کنیم و بعمل آریم ۔
ق۔ امر پادشاہ را تا چہ درجہ باید کہ بجا آورد

بایں

باشیم ؟
ع- تا اینکه اگر افسر ما یک نفر از ما را بمقابله
یکصد نفر اسلحه دار امر کند بشوق
تمام به آن طرف کوشش کنیم هر چند
که مرگ ما در آن یقینی باشد و در چنین
مرگ حیات ابدی خود را میدانیم که
نام ما به نیکی بر صفحه روزگار باقی میماند
و مرگ بر روش انسانیت فی الحقیقه
زندگی مابعد است و زندگی برخلاف

انسانیت

انسانیت عار و خجلت چون این همه حیات
ما از برکات توجهات اعلیٰ محضت غاری
ماست پس لازم که ما بپیمان فداکار دولت
باشیم.

(۷۶)

شهرزاده عبدالغفور جان
چون آن ابجد خوانی چهل روزه سال گذشته
حال به ۲۵ روز رسیده و فریق اعلای
یکسال و یکماه میشود که در طرز جدید تعلیم ابتدائی

بیستم

عیاشیم نابریان در نام ابجد خوانی پر و غرام نماند
بد مذکور خود را قطع نموده کارهای اضافی بر آن
نیز میکنیم و در هر مضمون امتحان هم میدهم
بعد از هرست کل مضامین با ازین قرار است :-

۱ قرائت با تجوید

۲ در دینیات و ضو کردن و نماز خواندن

۳ در حساب جمع و ضرب و تقسیم خورد

۴ ضمائر هر پنج سلسله کتب کتابا هو بهنام

و غیر الی آخره .

در هر یک

۵ ترجمه و ترکیب اعوذ بالله و بسم الله

صرف و نحو .

۶ در خط نوشتن الفاظ مشکوکه به انواع ممکنه

مانند مستحسن و غیره .

۷ معنی بعضی الفاظ مروجیه اینوقت مانند

صرف نظر از ما فرموده بودید تشریف

آوردید ممنون شدیم تشکر میکنیم

۸ خواندن خط شکسته مانند چهل و پنج قر

در چه نویسی .

۹ نوشتن و خواندن

۹ نوشت و خوان بقرار حساب ابجد مانند پادشاه

غازی اینچنین ۵۱۳۲۱۳۰ ۱۴۱۱

۱۰ معما بنام طیب و ملک و بدر و آنچه متعلق

حساب ابجد باشد

۱۱ کیفیت سال شمسی و قمری و ما ۴۵

هر کدام و زیادت یا زده روز سال شمسی

قمری و ثبوت آن .

۱۲ در هند سه دانستن زوایای سه گانه

و مربع و مستطیل و مثلث و دایره و قطر و
نصف قطر و مرکز آن .

- ۱۳ بعضی عنوانها برای پادشاه و وزیر و پدر
و غیره
۱۴ مدعای خود را بقلم ظاهر نمودن
۱۵ در رسم: رسم برگ و ناک و غیره

غلام محمد جان پسر ع. ج وزیر
معارف

حاضرین افخم
خداوند خود را خلیه شکر میکنم که چنین یک با
مهربان و پدر غمخوار لطف کردار براس ما

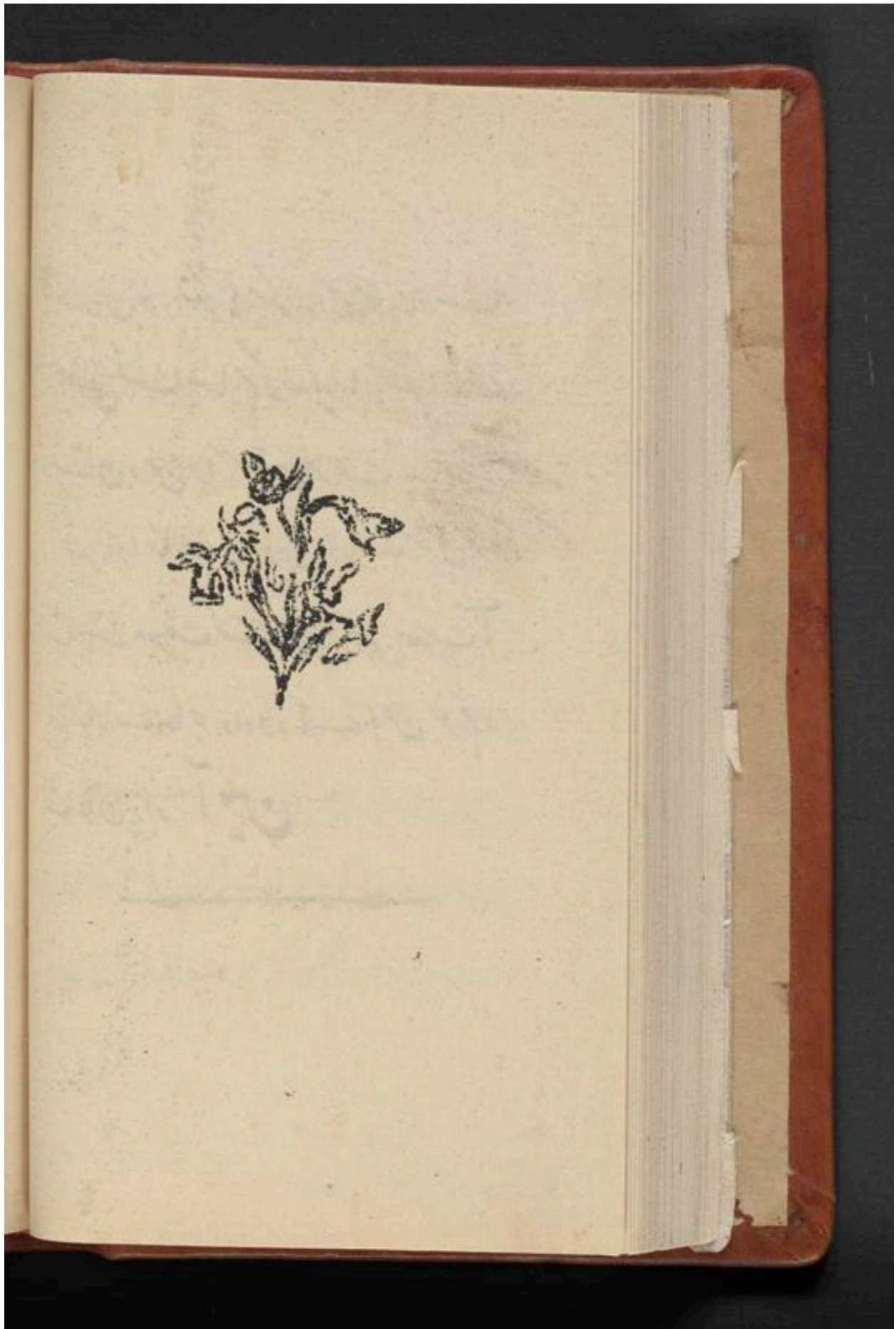
محمد

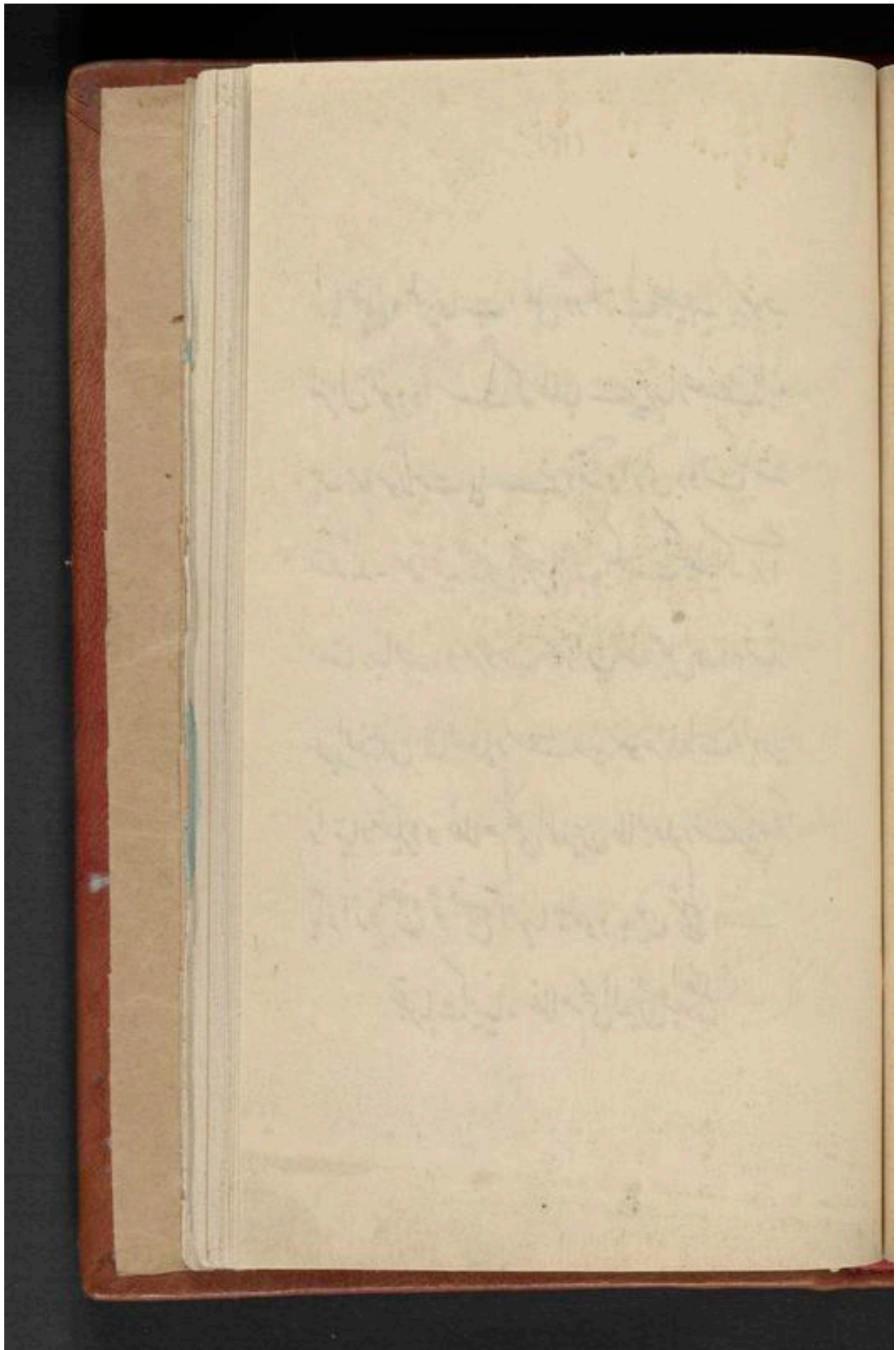
بخشیده و ما را بوجد مبارک شاهانه شان
دارای هر قسم بختیار بها گردانیده این مرحمت
خسروانند را که هیچ اندام تقریر کردن اجازه
فرمودند، و از جمله هم صفای هم سنم امتیاز بخشیده
به هیچ رنگ چنانچه لازم است تشکر کرده نمیتوانم
و از عهده امتنان آن برآمده نمی توانم
با اینهمه ناتوانی عرض خود را تکرار میکنم معنی
این حوصله اقرانی و جرات بخشی شاهنشاه
معارف پناه خود را مکرراً از جانب خود و هم

صفائی

صفان خود تشکر میکنم و از درگاه بادشاه
حقیقی تمنا مینمایم که خدایا ما غنچگلها
بستان وطن را بنسیم مرحمت پدر صاحب
افسراد و ائمه خندان و دل دیانت منزل ملوک
شایسته معرفت گسترمان را بحسن خدمت
جانشاران ما عاجز و اولاد ما و وطن خرم و
شادان دار آمین







(۱۲)

ریاضی و طبیعات اعلیٰ در مکتب حبیبیه بدینوجه
تنزل نموده است که طلبای چهار صنف بلند
همه باموریت های ذمه داری دولت گماشته
شدند. معافیه بعضی تجربات حکمت و کیمیا که برای
عضو رجا لب و مرغوب میتوان شد بعمل آورده شدند
عبدالفتاح طالبعلم رشیدی سوم ادوات و ادویه
را تیار میکرد و غلام محی الدین طالبعلم رشیدی چهارم
باوازا واضح توضیح آنها مینمود بدین پنج باب
تجربات کیمیا - غلام محی الدین عبدالفتاح

طبیعیات
عبدالقاسم - و غلام محی الدین
رشدیه سوم و چهارم
مدرسہ قصیدیہ

اعلیٰ حضرت مربی ما و حضرات !
این امر روشن و مبہن است کہ بی وجود وجود
عصر علم زندگانی بسر بردن از مرگ تر است
و از احیات فی بلکہ ممات باید گفت و وجود
فی بلکہ عدم گفتہ میشود

نکات

نحو گفت لقمان که ناز بستن + به از سالها در خطار بستن
علمای علم کیمیا از مدد تجارب کثیر و تکالیف
درجات بلیغ خویش بسی انگشافت و ایجاد
حیرت انگیز بر روی کار آورده اند و از نتایج
آن مبالغ کثیر کسب نموده و فوائد زیاد برای
خود و برای ملت خود حاصل نموده اند بحدی که
اشیای قدرتی را مصنوعی ساخته اند مثلاً کافور
و نیل مصنوعی و غیره
و از جمله اشیای کار آمد و حیرت آور که

الکیمیادان

کیمیادان عصر حاضر اختراع کرده اند همانا الماس
مصنوعی و یا قوت مصنوعی است چونکه همیشه
در انظار جلوه افروزی مینماید و باعث حیرت
و غلبه فهمی میشود لهذا میخواهم که طریق ساخت
و حقیقت این هر دو را معروض حاضرین
محترم نمایم

الماس مصنوعی اینست که با ^{کیمیادان} بسن فرانسوی
بنحالی که الماس در حقیقت قلمهای کاسن است
که در زیر فشار زیاد تبدیل صورت یافته هما

الماس

که کاربن را در آهن گذاخته حل نموده در ظرف
بسته (یعنی کتالی) در کوره برقی گرم کرده در
سرب گذاخته انداخته شود حصه بیرونی فوراً
منجمد میشود و آهن در میان سرب آهسته آهسته
اجزای باخته کاربن را در زیر فشار زیاد افشرد
زیر که آهن مثل آب در حالت جمود مسطح میشود
لذا بعد از عملیات مذکور کاربن از حالت
مخلوطیت بصورت مخصوص منجمد میشود که آن
الماس مصنوعی است شناخت الماس

مجموعی

مضمون اینست که در یک خانه تاریک قریب
که ام مرکب ریختم که (یک عنصر است) آورد
شود هیچ تاثیر پیدا نمیشود مگر از قرابت الما
حقیقی (قدرتی) بشعاع مجلای درخشان ضیا
افشانی نموده باعث نور بصر میگردد و از مدد
تجارب و اعداد محصولات با ثبات رسیده
که کاربن و گرافیت که بزرگ سیاه مشهور است
در حقیقت از یک خانه آن میباشد بماند
قدرت خداوند جل و علا را ملاحظه کنید که این

هم جنبش و هم خاندان را بچه صورت قشکل
ساخته یکی را با تقدیر خوبی و دیگری را با تقدیر بدی
گهری را که نازش رنگ است
پدر او چه غم اگر سنگ است

یا قوت مصنوعی را از الومونیاد و کشاید الومیوم
میسازند الومونیاد حقیقتاً یک ماده ویرانک است
در رنگ سنگهای قیمت بهای قدرتی همان
از باعث ایراد روکشاید گرو میم و آهن است :-
طریق ساخت یا قوت مصنوعی نیست که

الومینا

۱۳۴

الومونیا را بدرجه حرارت شدید با احتیاط تمام
ببرشته مناسب جوش داده قدری کلورت
آف پتاس را جهت رنگ دادن مخلوط کرد
سرد کرده شود - در سرد کردن ماده جوشان
احتیاط زیاد لازم است که با هسته گی سرد
کرده شود بنابرین یا قوت مصنوعی جوشان را
در ته دیگ سفید میهنند تا بالتدریج سرد شود
و نیز یا قوت مصنوعی را از گرم کردن الومونیا
و بورک الید تیار میکنند - انشأ الله از ترقی

خواهی و معارف پروری ^۱ علیحضرت
غازی پدر تاجدار ما امید است که غنای بین
توجهات شهنشاهی کوره های برقی در مملکت
غیر مار و اج یافته این چنین اشیای بقیه
در خود وطن تیار شود

این نیز ظاهر و هویداست که انسان از بی علمی
مرد و چار بسی خطرات میشود - هر چیز را دیده
بخراافات متهم ساخته در ورطه توجهات و تفکرات
باطل غوطه میگردد چنانچه اکثریه مشاهده میشود

لکھنؤ بیعتی

که در بعض چای که از مدت زیاد بیکار و معطل
میاندا اشتخامیکه در آن داخل شود فرو داند
همان و جان دادن همان میشود - بعض از
یخبری و غلط فہمی و از باعث عدم واقعیت
قیاسات عجیب و غریبی را بر روی کار آورده
سخنان عجیب و غریبی میگویند و اصرار مینمایند
حالانکہ سبب آن همانا اثر غارز ہر تاک
کہ موسوم بغار کار ہورای روکشاید ہست ^{شد} بیابان
کہ خاصیت سفید ساختن آب چو نہ را دلدرد و از ^{حقیر}

البتہ

و تقف انسان پیدا شده در هوا شامل میشود -
از باعث شتالت خود در ته چاهای عمیق
جا دارد و از سبب عدم اخراج آب در آنجا جمع
میشود .

شناخت آن از زمین کار بندائی روکشاید
باب چونه سفید میشود و اگر در بول کار بندائی روکشاید
آب چونه شامل کرده شود سفید میگردد
امتحان چاه باین طریق است که اگر درین قسم
چاه شمع روشن داخل کرده شود فوراً اگل میشود .

باز سافند

پاک ساختن چای اینطور است که درین قسم چای
مقدار زیاد چون انداخته شود از آمیزش چونه
و غاز گل سفید شده ته نشین میشود و غاز مذکور
رفع شده چای صاف میگردد.

هر کس نه شناسنده راز است گنه
این همه راز است که معلوم عوام

علاوه برین اکثر از استماع این سخن متحیر خواهند
شد که تار پید و در بحر چطور مشتعل شده باشد
انهدام و تباعب چهارات میشود اگر از علما

اندکی

اندکی بهره حاصل شود واضح میگردد که همه
چیزها وابسته وجود گوهر علم است پس !
چنانچه حقیر از مدد علم اندک خود بعضی تحارب
مینمایم که تفریح حضار شود اشیا^{یکه} منظر عجیب
و غریب معلوم میشود فی الحقیقت از ربی^{علیست}
ساخت اکسپلوشو^{معنی} سفوف قابل
خوران که عموماً در تار پید و ما این یک قسم
سفوف و تیراب استعمال میشود است
که قدری کلورت آت پتاس و پتاسی فیرس

ساعتی تا یک فاسفورس سرخ علخده علیحدہ سیاه
باہم آمیختہ چند قطره حامض کبریت انداختہ
شود فوران میکند (تجربہ مذکور را عملی نشان داد)
ہمین قسم در بم ۴ سفوف قابل فوران را
انداختہ تیزاب را در شیشہ باریک کہ در باین
آن نصب کردہ میباشند در وقت استعمال
آن چون بم مذکور در زمین می افتد بواسطہ
یک فنر کہ در باین میباشند شیشہ ترقیدہ
بم را میترقاند و تیزاب در سفوف مذکور ریختہ

بم را میترقاند

بم را میتر قاند
تجربه غاز فاسفین غازها از آمیختن تک ^{سفید} فاسف
در محلول کاشک سودا و حرارت رسانده
حاصل میشود - و در ساخت فاسفورک الید
که یکی از ادویات نهایت کار آمد است
میشود - و غاز مذکور در هوا مس کرده بصورت
حلقه های مدور صعود میکند و بهین سبب
شفقت میشود مگر حال بنا بر سبب باد حلقه های
بخوبی معلوم نمیشود

بنام محمد

تیاسیم بهر آب مس کرده مستعمل میشود این نیز
یک نمونه اکسلوسوست که همین تجارب جزوی
را اصول گرفته از روی آن تارپید و غیره بکار
کرده اند که تیاسیم را در آب انداخته کار بندائی
ما و کشاید قبلبرین گفته شد که از احتراق اشیا
و تنفس انسان حامض میشود در ته چاه جادارد و تنفس
الکون شمع را روشن کرده درین بوتل سرش
را بند می نمایم تا غاز حاصل شده و بواسطه
آب چون امتحان مینمایم

درین بوتل

درین بوتل غازی که گفته شد موجود و درین
غل امتحانی آب چونه آب چونه را در بوتل
کپار بند ای او کشاید انداخته شد رنگ آن
سفید گشته از حالت اول بالکل اختلاف
پذیرفت از بعضی بعض وقت انسان ^{تکلیف}
عبث میافتد مثلاً دود را گمان میکند که ضرر
آتش مهم خواهد بود و بهین سبب در تشویش و خفتن
میرانند حالانکه سبب آن چیز دیگرست مثلاً
تجربه نداند که یک مقدار قلیل تیزاب نمک

فول

مخلول اینمونی در بوتل؛ علحده انداخته یکجا
آورد و شد از آن دود حاصل شد
غازه؛ پدید روجن - سبک ترین غازات است
که در طیاره؛ پر کرده میشود و از باعث خفت
خود بطرف بالا صعود کرده تیاره؛ همراه خود می
برد
شناخت آن اینست که بحالت حامض
بدون آواز مستعمل میشود درین دود بوتل
باید روجن حامض است که از تقارب شعله
آواز مستعمل شد و اسکال بنایب روشنی

بنایب

نهاد شعله آن بنظر نمی آید مخلوط آن همراه هوا
یا آید و جن با دوز بسیار شدید مشتعل شده فوراً
کرد - درین بوتل دیگر مخلوط اکسن و هایدروجن
است که از قرابت شعله با آن آواز شدید پیدا کرد
بعضی اوقات در میدان و غیره جاها یک
صدای شدید مثلاً آواز توپ پیدا میشود -
بعد از تفحص و تجسس هیچ چیز معلوم نمیشود
و آنرا بتوهمات حمل و قیاس میکنند حالانکه سبب
آن تجربه اسباب کیمیاوی میباشد

حالا کشته شد

حال شناخت بعض فلزات را که مدد ادویه
بجربیه رسیده است ثابت میکنم
شناخت آهن اینست که اگر در یک مرکب
این دو سه قطره نازک لیتر و بعد از آن چند
قطره امونیم سلفو سانیاد انداخته شود رنگ
آن سرخ میگردد این نل امتحانی یک مرکب
آهن محلول فریس سلفیت است و بالای آن
چند قطره امونیم سلفو سانیاد انداخته رنگ
آن سرخ گشت و وجود آهن را ظاهر کرد که

ما بین این مرکب مقدار آهن موجود است
شناخت مس نیست که اگر در یک مرکب
چند قطره محلول امونیا انداخته شود رنگ آن
نیلی میشود

درین نعل امتحانی محلول کاپر سلفیت که یکی از
مرکبات مس است و در ما بین این بوتل لاکر
امونیاست از امونیا بالای مرکب مس انداخته
شد رنگ آن نیلی گشت و چون نقره را ظاهر
میکند

شناخت نقره

شناخت نقره این است که اگر در مرکب نقره
محمول نمک انداخته شود رنگ سفید شده
یک درد سفید نشین شده وجود نقره را ظاهر
میکند چنانچه درین نل امتحانی سلور فاست
سوس محمول مرکب نقره است و درین نل
امتحانی دیگر محمول نمک از محمول نمک
چند قطره بالای محمول نقره انداخته شد
رنگ سفید شده درد سفید نشین شده
این درد وجود نقره را ظاهر میکند

التمس

الغرض ترقیات روز افزون موجوده عالم از
قسم دوا سازی ساخت رنگ های مصنوعی
و غایز های مسموم چرم سازی و ترکیب
و تجزیه و علیحدہ کردن معدنیات و گوگرد سازی
و غیره همه وابسته وجود علم کیمیا است .



مقاله قانون
عبدالباقی مکتب حکام
حضرات محترم! اگر بر احوال
انسانها ملفت گردیم و بر دقوات و جریانا
تاریخیه این نوع شریف امعان نظری
کنیم یک نتیجه که متفق علیهاست عموم است
از آن اخذ میتوانیم کرد یعنی چه اعنی اینکه
انسانها همین از بد و خلقت و موجودیت
بامر یک نوع حیات و زندگی متناهی و منایر از حیات

دنیا

۱۵۱

وزندگی حیوانات سائر و مجبول و متعقب
ضوابط و اصولات جداگانه مفطور گردیده اند
و در حالتیکه مشابه شیر و پلنگ در غارها
کوه ها و طوی جنگلهای سکنه و بخوردن گوشت
خام حیوانات بکمال اشتها داشته اند
نیز اگر وقت شود یک فرق و مبانیت عظیمی
در بین او نهاده باقی حیوانات موجود و آشکار
بوده است چونکه نفس با طقه یا قوه عقلیه که
حب مشیت حکیم مطلق جدت حکمت فصل قرینه

انسان

۱۵۲

انسان و دیگر حیوانات و واقع گردیده و وقت
در ابر عایت عادات و رسمیات مخصوصه
پدید کرده است که سبب امتیازش فعلاً و
ثبات از حیوانات سائر گردیده بتواند
رسوال شود که آیا این نتیجه متفق علیها کدام است
مفادش چیست گوئیم این است که انسان
بانی بالطبع خلق تکوین شده است یعنی
یعنی اینکه چنین نشده که یک نفر انسان منفرداً
ارج از هر گونه جمعیت بشریه زندگی کند و یا

مانند حیوانات سایر از لذات و مخطوطات
انسانیه تبعه جوید بل مجبور است در امورات
حیاتیة خویش ممتاز از بهایم و سبع با هم
خود طرح معاشرت یزد و مبراعات بعضی
ضروریات خود را بتوسط ممنوع خود شرف کاست
دهد چون این امر متقن گردید یعنی مدنی ^{قطع} باب
بودن انسانها مسلم شد لابد ^{تسلیم} باید
که فیما بین افراد انسان باب معاظرات ^{لط} در و
لوحی ساده ترین صورتها مفتوح گردد و در مقابل

باید

بگیرد دارای حقوق و تکالیف مخصوص باشد
زیر آن محظ اینک انسان را مدنی گفتیم و زندگی
ناز را بر خلاف دیگر حیوانات بهیئت جامع
منوّه دانستیم با طبع خیال حقوق و تکالیف
نیز بخاطر خطر میکند تا احقاق حق بین دو یا
نفر از ایشان ثابت شود و زور کمزور را مانت
سباع از سهم نذر د.

ازینجاست که گوئیم حضرت حکیم مطلق
ا قادر حق از بدایت تخلیق انسان در قسمتها

تلف

مختلفه زمانه نادمی، پیغمبر، و بیغامبر
اولوالعزم جهت تنظیم و تنسیق امورات دینی
و دنیوی انسانها فرستاده و بنظامنامهها و قوانین
مکمل و مفصل سبحانی راه کا تیره و منظم حیات
دارین شایانزار روشن و با ضیا گردانیده تا
در محاطه امانتی که حضرت حق جل مجدده
در او نهاد مودوع کرده متردد و مستبهم نگردند
فرقه و پیشتها بی جامع که از در حشت
زده بقوانین و شرایع آسمانی عامل نگردند

مستقراً خودشانرا از بدن انسانیت بر کران
داشته اند نیز در حالیکه خودشانرا از هر گونه
قیود وارسته و آزاد میدانستند بعضی عادات
در رسوم متداوله خود را جهت ادامه حیات و
استمرار گذران خوش تبعیت میکنند که حقیقتاً
همون عادت و رسوم معناده برایشان
حیثیت یک دستور العمل و نظامنامه پدید
آورده میباشد و لو بصورت ساده و از
ترتیب و نظم آزاده .

کمال

ستوریک؛ تقریباً هزار و هفتصد سال قبلین
در حالیکه خودشان را از قیود شادی و غم اینها
آزاد و از تبعیت قوانین و عادات جاریه
آون زمانها کاملاً دورسته و آزاد میدانستند
معذا الکس قوانین مخصوصی براس خود؛
داشتند که بایست هر که خود را ستوریک خواند
آون قواعد را تبعیت کند پس معاین گردید
که انسان؛ همه وقت بمطاعت بعضی امور است
مختصه که خواه آنرا شریعت خوانیم یا نهیب یا قانون

یادستور العمل یا نظامنامه یا عادت مجبور بود
میچوقت نتوانسته اند که خودشانرا از پیروی
آنها آزادی بخشند بنای علیه گوئیم حقیقت
ترتیب دستور العملها و نظامنامههاست ^{منظوم}
جهت پیشبرد امور جمیع یک مصلحت جامع
و تهیه کردن ذواتیکه مواد و دستورات العملها
و نظامنامه را بصورت مقبول و مستحسن محل
اجرا گذارد بتواند حقیقت ثابت است که را
انگاری بخود ندارد زیرا ترقی یا انحطاط یک
بهره

هئیت جامعه منحصرست بر مجموع قواعد و قوانین
که هئیت مزبوره واسطه اجراءات دینیسیاسه
اخلاقیه اقتصادی خود قرار داده امنیت عمومی
خود را به پیروی آن قواعد و قوانین تأمین میکند
پس اگر هئیت جامعه مزبوره قوانین و قواعد
منضبطه را مالک بود امارات فوز و قلاح از
منتظرش معلوم و هویدا و هر نوع علامات
سعادت و نجاح از عوارضش ظاهر و آشکار
میکردد زیرا که وجود قوانین اراده میکند حقوق

یک فرد ناس را بفرد دیگر و تحدید مینماید حوزه
اختیارات متقابل مافوق را بمادون و تخصیص
مید به فرایض متقابل اولیای اموریت جا
را با همدگر و نیگارد بالا دست محض اقتضای
مشتهیات خود بفردی از افراد زیر دست
خود ظلم و تعدی کند و از بالا دستی خود استغفار
نمیشود نماید .

و چون هر یک فرد یک دولت حق خود
را در دوائر حکومتی دولت متبوعه خود ثابت

مقرر نماید

و محترم باید بدون تردید در کمال قوه قلب
به ادای وجبیه ذمه خود می پردازد و وظیفه
موکوله اش را قاطر باینکه دولت از داد
از دولت است با همت قاده ان تکمیل میدهد اما
بر خلاف اینهمه خوبی ها دولت که شریع
و نظامنامه ها منظمه معینه نداشته عادات
و رسومات معاده خود را بصورت غیر منظومه
تبعیت میکند. حالت ابتدایه و حشت از
و صورتش معلوم و کوائف بدیت از انشا

واجب آتش مشهود میگردد زیرا عدم وجود
شرائع و قوانین منظومه مستلزم اختلال و
حق تلفی و دشمنی افراد یک دولت بوده جز
خرابی و تباهی نتیجه نمیدهد.

خدا یرانیایش میکنم که ما مسلمانان را
تابع دین مقدسی گردانده که بفاد الْقَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا

جز سعادت و نجات توام حالش نیست
و بدون تمثال فوز و مفلح در مرآت آمالش
فی محبوب ربّ دد و ذمّ مقتدا و رهنمای
امت ناجیه حضرت محمد علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات نظامنامه مقدسه بتابعانش
نگذاشته که در لجه از لجات زمان به ایات
فایده در بهبود حال شان الهام نکند و در شان
لازمه ملایمه برای تأمین سعادت و اقبالشان
اعطا نفرماید اما افسوس که ماعدای عدو

معدودی

معدودی از عالمان متحر اسلامی و وطن عموم^{نرا}
مسلمانان نمیتوانند جهت پیشبرد اجراءات
مداوله روزمره خود اصاله^ا ارشادات لازم
از این نظامنامه مقدسه آسمانی اقتباس
نمایند و بدیافت حقوق حاکمیت و محکومت
لمحتفت گردند.

بهمین علت بود که چندی پیشتر در^{طن}
عزیز ما بنا بر عدم واقفیت عموم بحقوق^{بعضی} و تکالیف
آن کتاب مقدس سبحانی برای حاکم و مأمور

نسخه از دوره

تغین فرموده چهل و کوبهای ناسزا که
ز بحر و تویخنها بیجا بنود که شرف جریان
غنی یافت و چه باباینها و ضرب لکنها
نامشروعی بود که مافوقان محض الطغای شعور
مشتبهات خود بماد و نان وارد نمیکردند قتل
نفوس ذریعہ تنشیت قلوب و فغان و شون
بیچارگان مایه سرور و جبر گردیده بود دعا
بنوعی که مرضی آفاک مافوق بود حل فصل
میشد ا و مسائل اموات روز مره حسب مقتضیات

ایشان منحل میگردد و در اجراءات فرائض
موکوله یک مافوق و حاکم بمافوق و حاکم دیگر
نیز تا کجا مشاورت غیر لازمہ بروز میکند و در
میشرف امور دولت ^{و معطوف} حقه سکنه ^{و معطوف} خطه همین امور بود
که چون **اعلیٰ حضرت** غیور جوانخت غازی
قدم باریکه سلطنت گذاشتند بعد فراغت
از اجرائی بعضی امورات لازم الرعایه دو
در رفع این غوائل همت ملوکانه گماشتند یعنی
که خواستند افراد تبعه صیاد قه شازرا از امر

گفته نامانده

گرفته تا امور بهر نوعیکه شود طریقه اجراءات
با تفهم و اختلال و اغتشاش امور دولت
را بهر صورتیکه ممکن باشد مستصل کنند .
جهت اعمال این اراده سینه خردانه
خیش علمای متحر اسلامی وطن را جمع
کرده امر فرمودند که بمواظبت مذهب مینف
حنفی مسائل مهمه را جمع بمعاد و معاش دولت
و ملت افغانه حسب و تدوین و در مجلدات
تطه نامه نام چیزها بمجموع تقسیم و توزیع

شود تا ملت

شود تا ملت و دولت بحقوق و فرائض متقابل^ه
خود حسب ارشادات مقدسه مقتداي خود دانسته
پيرو جاده ديانست و صداقت باشند .

ترتيب بعضي امور ديگر كه ميشود حسب
اقتضاى وقت سبب ترقى دولت و محبوب
رفاه و آرامي افراد ملت گردد و هر دو شش سعادت
آغوش ملوكانه خود گرفته بالذات درينل اين
مرام تكاليف دماغي را متحمل گشته تشكيلات
ملائمه احوال وطن بپوشا آورده دستور العملها

و نظامها مدام

و نظامنامه های مدونی نشر گردند یعنی بهیت
عمومی دولت را محض رفاه و راحت همه صانع
خود بوزارتها و دایره های متعدد تقسیم
هر یک وزارت و دایره دستورالعملهای
مکمل و مفصل ترتیب نمودند تا مامورین دولت
از تصادفات سوء تفاهات برگران بوده
در احقاق حق بصاحب آن چشم پوشی و تغافل
نروند و حاکم نتواند بر محکوم هر چه خواهد
واقع کند .

نزد برین چیزها خیالات دور اندیشه ترقی
باید همایونیه همه اقتضا کرد که باید افراد
تهیه نمود که از معارف متداول وقت حاضر
و کوائف و جریانات خارجیه تا یک
صدی واقف و باخبر بوده بتواند بر مناسبات
و جدان صحیح و دماغی مشحون بتقصیبات
حایزه اسلامی مواد اودن دستور^{لغتها}
و نظامنامه را برانجمل اجرا گذارد
بناد علییه تاسیس یک کتاب

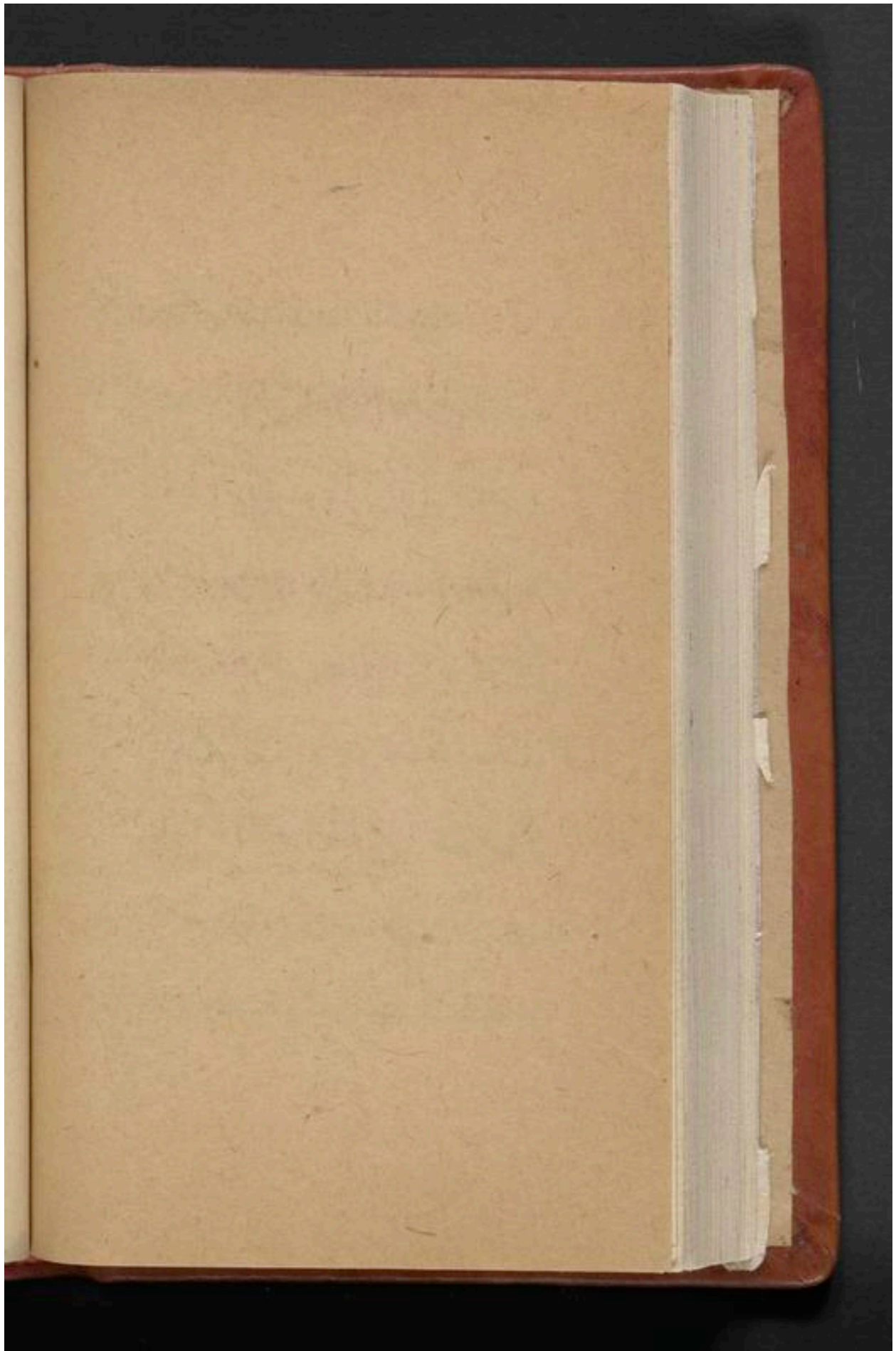
مکتب نظام

مکتب حکام را امر داشتاد فرموده عده
از اولاد کاس و وطن را بآن شرف
شمولیت بخشیدند تا بعد از استن
فرايض مخصوصه یک مسلمان و تحصیل
علم و عرفان باموریت کاس مختلفه
حکومت معین و منصوب گردیده
دشت دمن پر خوار وطن را بآبیاری
حسن اداره و سلوک خوش بزرگ
گلشن سازند و در گل زمین دلها

اے لے از دانه پاشی جبوب محبت
اعلیٰ حضرت والا کہ یگانہ چمن پیرای
طراوت ملک دلت اند تخم صداقت
ودیانت پیش از پیش کارند این بود
شمه از حقیقت و لزوم نظام ناما مدام
و اشفاق بیفتبای ذات قدسیت سہا
شادانہ در تدوین و ترتیب ادونها کہ بعض
عرض تقدیم کردم ازینہ چیز می توانید فہید
کہ محبت و غیرت والا نہمت خسروانہ بخود تہیہ

اسباب سعادت دارین ملت بخیریت
مصرف میشود و توجهات جهان را بجات ملوکانه
بدون فراهم کردن وسایل ترقیات کونین
آن بخرج نمیرسد پس فریضه هر مومنان است
که قدر این ذات تقدس آیات عین صمیمیت
دانسته در تحصیل رضا و خوشنودی شایسته شان
هرگونه اقدامات مجاهد کارانه بعمل آرد
باقی از خدای کریم بقای ذات والای
اولاد امر اعظم و از دیار شوکت اعظم حضرت

پدر نوجوان قانون عدالت توأم غازی بود
ماز با ترقیات فوق العاده دولت فحیمه
مستقله خودمان رجاء استرعام کرده
با یک خلوصیت خالی از ریا و ریا باز بند
میگویم زنده باد پادشاه معدلت اکتشاف
پناه امیر امان الله خان پاشا
و ستم باده اتحاد و اجلال کافه مسلمانان .



فہرست آن طلبائیکہ در امتحانات سالانہ مستحق
انعام گشتہ بودند و بحضور قدس ہمایونی اشیائے
نفیسہ الکرام را حاصل نمودند در ذیل درجست :-
(نفری مدرسہ)

- | | | | |
|-----|-----------------|-----------|----------|
| (۱) | سعید ظہور الدین | رشدیہ سوم | نمبر اول |
| (۲) | محمد امیر | " | نمبر دوم |
| (۳) | حافظ نور محمد | " | سوم |
| (۴) | سعید اظفر | " | " |
| (۵) | عبدالرؤف | رشدیہ دوم | نمبر اول |
| (۶) | غلام علی | " | نمبر دوم |
| (۷) | محمد اکرم | رشدیہ اول | نمبر دوم |

- (۸) میر عبد الفتاح رشیدیہ اول نمبر سوم
(۹) عبد البنی دریک مضمون اول
(۱۰) عبد الغفور دریک مضمون اول
(۱۱) غلام فاروق
(۱۲) محمد حسین ابتداء چہارم نمبر اول
(۱۳) غلام سرور نمبر دوم
(۱۴) محمد ابراہیم ابتداء سوم نمبر اول
(۱۵) علی اکبر نمبر سوم
(۱۶) غلام دستگیر ابتداء دوم نمبر اول
(۱۷) شہزادہ محمد فاروق نمبر سوم

(۱) عبد الغفور مکتب علی نمبر اول

(۲) سید محمد " نمبر دوم

(۳) محمد کریم " سوم

نمبر اول ہاے مکاتب شہر

(۱) میر افتاب الدین مکتب اطاعت

(۲) غلام دستگیر " اتحاد

(۳) لکھی چند " اتفاق

(۴) حبیب اللہ " رضاء

(۵) میر سراج الدین " ہمت

(۶) شیر محمد ابتدائیہ دوم مدرسہ تلاوت قرآن مجید

(۷) محمد اکرم رشیدیہ دوم نطق بحضور اعلیٰ حضرت مدرسہ

- (۸) عبدالباقی مکتب ترقی نمبر اول
(۹) عبدالرؤف رشدیہ ۴ مقالہ انگریزی
(۱۰) پائندہ محمد مکتب قضاة افغانی -
(۱۱) عبدالحمید مکتب طبیبی
(۱۲) عبدالفتاح و غلام محی الدین رشدیہ ۳ و ۴ طبیعت
(۱۳) طلاب خور و رسال .
(۱۴) عبدالباقی مکتب حکام قانون .
(۱۵) خان آقا رشدیہ دوم ریاضی
(۱۶) غلام علی رشدیہ چہارم طبیبی
(۱۷) محمد حسین مکتب حکام ترکی
(۱۸) غلام محمد جان پیرعاج وزیر صاحب معارف

۱۵۰

شانزده نفر طلبا سے مکتب حنیفہ
کہ صدائے زیر شان بہ سبب
طفولیت ہنوز ہم نہ شدہ بود بدو
استادہ سلام شاہانہ بجا آؤ
یہی از آنہا پائندہ محمد طالب علم
شدیہ اول قدسے پیش نہادہ
کیفیت ترانہ ہا را مع عذر و تشکر باد از
باریک و شیرین بیان نمود۔ بعد
از ان ہمراہ رفقا سے خود ہم صف گشتہ

ستفق الصوت بنوبت موزیکه تراشیدنی افغان
را سرائیدند بطرز دلفریب که همیلت
خوایان به شوق در غنبت گرائیدند.

تقریر پائیده محمد رشیدی اول

اعلیٰ حضرت والا نصرت حضار ذی وقار

چون وفد ہائے ابلاغ اسلام از دریا

حقانیت بار جناب سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ

والسلام نزد قیصر و کسرا و دیگر عظمائے دنیا و صل

گردیدند این پیغام رسالت پناہی برائے شما

رسانیدہ کہ اگر مسلک رشد و ہدایت اختیار

نمودید نہ تنہا باعث شرف و نجاح خود بلکہ مورث عز و

فلاح جمیع رعایا میگردد و اگر بر عکس این راہ ضلالت پیمود

نہ بشرط خوشین را بلکہ ہمہ مردمان را بہ تباہی بربادی ابدی

صلالت میکنید لهذا گناه شان بگردن شما خواهد بود
النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ خَوْفِ شَاهَانِ دَرْعِيتِ جَاهِ
چرخ اخضر خاک اخضر آکند . هر سپهر سلطنت سینه افشان
بانوار فعالیت لیل و نهار تابان درخشان بچنان گرایی
و جدیت در سرسبزی شادابی سرزمین صوری معنوی افشان
پروخته است که علاوه بر مروت و نیت احسان اهل معارف را
پیروے مثال فعال عظیم الشان خود ساخته است .
موقوفه داری پهلوان کیش لیز خدی مستور منور
چهارمه خان پهلوان شایسته قربان کرم

جائے کہ یک قطرہ از عرق جبین شاہانہ سر کند ماطلبا افغان
ریختن زندہ ہزاران قطرات خون خود را خیزنے، بلکہ حیات نے،
بلکہ نجات خود میدانیم بدون این عمل وطن عزیز ما لالہ زلف کشته
نمیواند مہنگا آشتین تشریف آوری اعلیٰ حضرت غازی عین
بستہ بودیم و از پیش پیش بدل و جان آن جل متین
و آن عہد و ثقی را اعتصام زده ایم کہ تا از خونہاں خود
سر زمین افغانستان را رنگین و گلزار نسازیم قرار نگیریم
فی الحال خود ہمارا باشتغل دروس و انضباط سفیدہ
اوقات آمادہ خدمات فداکارانہ میکرداینم بر شو کس
کہ غزلخوانی اردو و فارسی محل استماع باشد
حاشا و کلا۔ این اشعار را فقط بعد مکتب بطور تفریح
یاد گرفتیم و ماورا سے استفادہ از معانی و محبت
آن نرخی آن علت غائی ما این بود کہ جو مجلس محافل

مقالات علمی و فنی یک گونه گرانی به حاضرین مسالین
می آید از اہتمام سعادتمندانہ نظم و موسیقی
ضیافت طبع ہائے بزرگانہ شان سرا بنجام یابد
در آخر زحمات سماع خراشی ہائے شما کہ نیز موجب
تشکرات و معاذیر ماست ابیات و موزیکہ استلزام^{دارد}
بزبان شوکت بیان ملی خود بلسان صولت الحان
جلی خود این در افشانی در لفظ افغانی موزون میلینم

ترانہ افغانی
امیر امان اللہ خان
جہ غامری دی بی مثال
و ملّت تہ د افغان
و خیل استقل
قانون و آئین - جو د کی لہ د گرد
دفاع د پارتی مسلمانان
ن ارنکہ سرور - سخی او د لاوی
کلہ ولید لے افغانستان

نہال و علم و فن
کیننا و پھم و کمال
پہ مزرع و وطن
پہ دیو خرخ و مال

شنہ بنا خونہ - پانڈے مے زرخونہ
سرے سولہ خا^{بلند}ک
پہ خہ شادابی - اوخہ شتابی
سو تر بنھرو دیو پر پکند

ثمرات د علم و فضل
زمور شام عزیز اولو
وکی په عدل بدل
په زامنوا و لمسو

عسکر ماهر - فاتح و قاهر
رفع کونکی دین در بنمن
مول رعیت - عزت و ثروت
دای وری له امان په لمن

وداد او اتفاق
هر ملت سر و جوی
به غیرت او بی نفاق
ز موی زدی را شعاع

در ملک افغان - پنبستانه دی بجان
لری نه فرقی خاص عا
در خای مسلمان - و امر سر و اخوان
چه دین عنک الله الی سلا

مؤسس و اتحاد
زمون شاه دی لمیر
صدران په حکم و داد -
هغه غندی نگوی تند

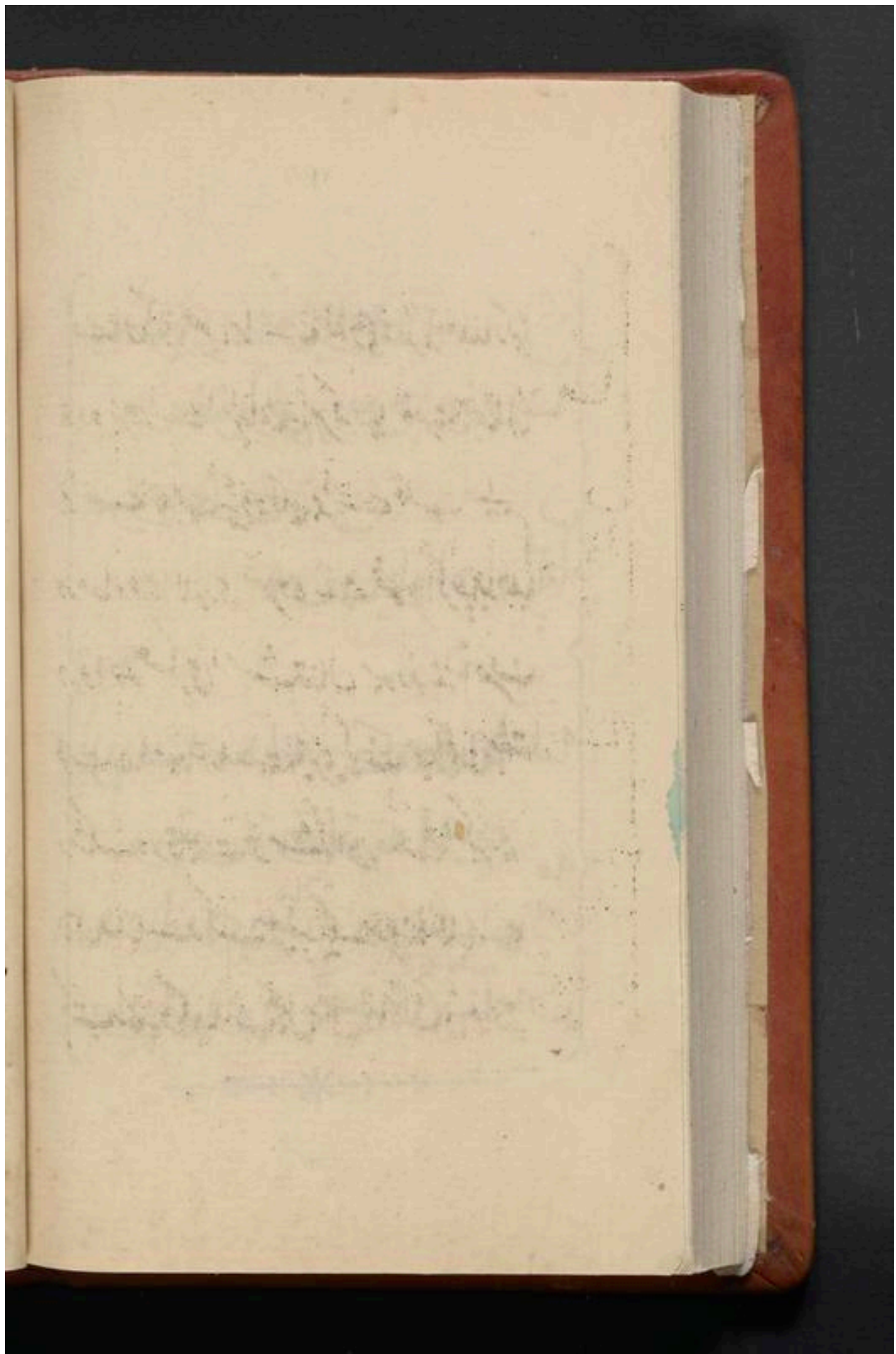
زمون شاهنشاه - ترقو لو شاهو
هم خیر الملای ملت افغان
شجاعت ز هانت - حمیت دیانت
نسته بل هیچ ملت شخه په و اشا

حالا کز گری زمین -
په میو و آب و هوا
په کاناو و موقع متین
لکه مالک مو تسوید
زمو بر حق مد ^{هیب} - پر کلوی یی و غلب
وطن مقدس مرو و کی موم
په علم و تدین - هنر و تمدن
تری و لو زمو بزی و لست ^{مشهور} سی

بنده نومری زعمور بر امیر
خورا لور سی اوروشنا
عمری صحت تهنیر
سی بی بر او و برده
تلی هغه سلطنه - بی که سرکه له طنطنه
ورسی و ترقیاتو ته آمین
عد و باندی د ملد - دوست لور کا زور
نصیب و گزوی شخینتن - آمین

— — — — —

خدا



(۱۶)

ریمان کشتی نض براسے تفریح آخری حضار کبلا
بود و نیز براسے اظہار این امر کہ ریاضت جسمانی
براسے قالب صحیح و آن براسے قلب سلیم
در معارف لایبی شمرده می شود اگر چه جملة طلبا
در قواعد عسکری اشتغال میورزند اما صرف
قوت و رامور ساعت تیری کیف جدا گانه داشته
ر شک در قابیت خوشگوار براسے انگیزاند
اول طلباے مکتب حبیبیه یک طرف طلباے
مکتب حکام دیگر جانب بجل متین زور آزمائی نمودند

سابق الذکر بعد از کش و گیر زیاد سے بازی را بودند
پس طلبا سے خورد سال مکتب حبیبیہ یکتہ
و طلبا سے ہمیں مکتب ملی دیگر سمت منازعہ کردند
بیک ستیہ ریمان از میان کندہ شد از وعید
حضرت سعدی ترسیدہ سے اگر برہدو جانب جانند
اگر زنجیر باشد بگسلانند۔ چون دیگر کرت ہریمان
زور زدند طلبا سے مکتب ملی حرکت عاقلانہ
باختند۔ بر سال براسے شان تقویت میخواستیم +

خاتمه بالخیر

چنین معارف چنانکه در رقعات دعوات اعلام شد
بود به شش بجہ تمام شد۔ الحمد للہ بحسن اہتمام طلباء
مکاتیب عدیدہ بالبتہ معینہ خود در تحت لواے معارف
صفائیتہ اتمام ایستادند۔ اعلیٰ حضرت غازی
علم دوست از غایت کرم کہ بر ولادہ معنوی خود بذل میفرمایند
بجواب سلام شان دست مبارک پیشانی نہادہ و بر طلباء
کہ درین روز فیروز نطق یا کردہ بودند شفقت خاص فرمودہ از
پیش صفوف مرصوص کہ بنیان عمران افغانستان است گذشتہ

بسر کے واصل شدند کہ بہرہ و طرف آن بپرق ہا نصب بود
تحریکات آنہا را مطلق فرمودہ مع اہل مجلس تشریف دند و خوشنودی
و طمانیت را بر کامکاری و موفقیت حسن عرفان ہا را الامان معارف
تو دینہ کردند +

چو حسن آیات اشعار بر قضا آخری را علی حضرت پادشاہ
حقائق آگاہ مناسب حال دانستہ پس فرمودند ازین بہت آنہا را
این کتاب میسازیم تا اصحابیکہ موقع خواندن آنہا نیافتند بفرغت
مخطوطا کردند و اگر فارغ شوند ازین قبل سنایین و تجاویز معارف
بہرہ و رد و مشکرا سازند۔ لا الا امر من قبل من بعد ۔
آیات و اشعار

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا برابر میشوند آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

عزیزترین شما نزد خدا بدین است که شما است

لَا يَحِيقُ الْمُلْكُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

زیب بد به صاحب آن بر می گردد

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
از خدای تعالی عالمان خوف میکنند

إِلَى يَدَيْهِ يُعَدُّ الْقَلَمُ وَالطِّيبُ وَالْعَمَلُ
بِرَفْعِهِ

سوخد اسنخان پاکالایشونزد کار خوب او بیند میفرماید

مَا يَنْفَعُ النَّاسَ شَيْئًا فِي الْأَرْضِ
آنچه مردم را نفع میرساند در زمین پایداری میکند

العلم خفي قطباً
فليس من خفي
ونلت الفضل من نور
علم را در سر کرم تا قطب شدم و فضل از صا صبا جان جا

العلامة بالادب بالنسب
ادب تا جیت از الطیف الی
بنده بر سر برد هر جا که خواهی
هله به سر کاز می پر نور و نو
چه تعلیم و زیورستی اخله له تا که

ناز و لعل روی نه اچھے انب
او سو گنجل نه ^{طب} نیسے د

ما بدن مقصد عالی نتوانیم رسید
پان کر پیش نهد لطف شما گامی چند

اگر خوش حیات تازه بخشد جسم مذمب را
چون غلامی در غمت به کیشش مارو باشد

همه اطراف گرفت همه اکناف کشاد
صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو باد

باد صائب دعوی آزادی برین صرم
گزینج ترک هوس در دل هوس باشد مرا

شبان وادی امین گفتم رست ببرد
که چند سال بجان خدمت شعیب کنم

روستای خوبست کمال هنر و دامن پاک
لاجرم همت پاکان دو عالم با دوست

مباش در پی آرا و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گنا نیست

عزت از باب معنی نیست از نام پدر
بی نیاز از بحر گردد قطره چون گوهر شود

در خواب بدم مرا خود من سے گفت
گر خواب کسے رگل شادی نہ شکفت
کار سے چکنی کہ با اجل باشد جفت
برخیز کہ زیر خاک سے بایخت

ہر کہ را آئینہ صافی نہ شد از رنگت
ویدہ اش قابل رخسارہ حکمت نبود

چون قبلہ نما خضرہ این جان باش
گشتہ خود و نہاد گران باش

فرض ایند بگذاریم و بکس بد نکیم
آینده گویند روانیست بگوئیم رواست

بصدق کوش که خورشید ز اید از طلعت
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

تو کز اندوه دیگران بینی
نشاید که نامت نهند آدمی

قوی بجد و جهد گرفتند وصل دوست
قوی در حوالہ تقدیر میسکنند

ظاہر آلودہ را با شیف باطن کانیست
پیرین چرن بے نماز افتاد طاعت کی بجاست

من از جان بندہ سلطان اومیم
اگر چه یادش از چاکر نباشد

ای مدعی برو کہ مرا با تو کار نیست
اجباب حاضرند باعدا چه حاجتست

میرسد روزی بہر کس در خورشید غیب
کی بدم عنکبوت افتد شکار سے جگر

خار غفلت سے نشانی در ریاض دل چرا
مینمائی چشم حق بین را رہ باطل چرا

ایدل

ایدل غلام شاه جهان باش شاه باش
پیوسته در حمایت لطف اله باش

پر است آفاق از غولان آدم روچه ساز است این
باین بجا صلاان یاد نشی یامرگ ناگه

بگلشن دگر سحر چشم من نه افتد
گل مراد شکفت از سفال خویش مرا

شاه را به بود از طاعت صد ساله زهد
قدر یک ساعت عمر یک درود داد کند

دوام ملک و عمر او بخواه از لطف حق حفظ
که چرخ این سکه دولت بنام شهسواران

من از بی نوائی نیم رنگ زرد
غم بی نوائیان مرا رنج کرد

سلامت همه آفاق در سلامت تست
بسیج عارضه شخص تو در دمسد مباد

نیفتد کار سازان را بکس در کار خود حاجت
بخاریدن نباشد احتیاج به پشت ناخن را

چو گل در صبح پیری میکشم خمیازه حست
مکن ای غنچه صرف خواب ایام جوانی را

روندگان طریقت به نیم جو خزند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

بجن خلق توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام نه گیرند مرغ و انار

زاهد ظاهر بدست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جاسی هیچ اکره نیست

صاحب دستان بهر سه آید خا نقاہ
بشکستہ عہد صحبت اہل طریق را
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود
تا کردی اختیار از ان این طریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میر و موج
دین جہد می کند کہ بگیرد غریق را

بدوش

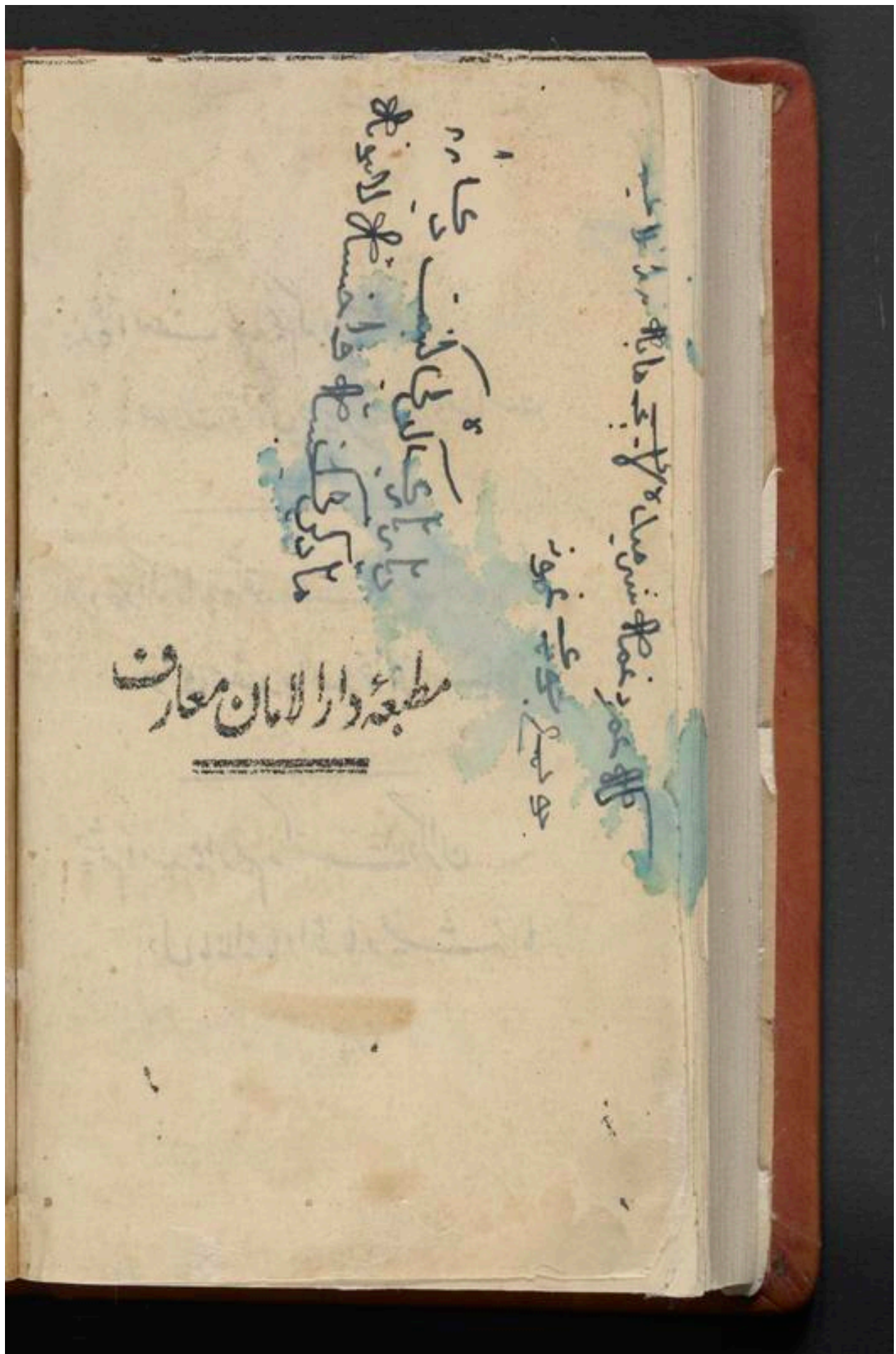
بدوش توکل منه بار خود را
دلی نعمت خویش کن کار خود را
تو آنروز صائب زار بای حالی
که سازی چو گفتار کردار خود را

— — — — —
نادان باطل فضل برابر نمیشود
رو به بکر و حیل غصه نمیشود
واسع بر تشبه سفله نگرده عزیز دهر
پار بجای سرچرخی نمیشود

بنده آصف عهدیم که در سلطنتش
صورت خواجگی و سیرت درویشانت

مرد خدا که زاهد و تقویٰ طلب بود
خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

چشم امید نداریم ز کشت دگران
دل مانا نه ما و آنه ما همیشه ما



مطبوعة دارالامان معارف

ما ذكر في كتابنا
في تاريخنا
في تاريخنا

هو
هو
هو

هو
هو
هو

